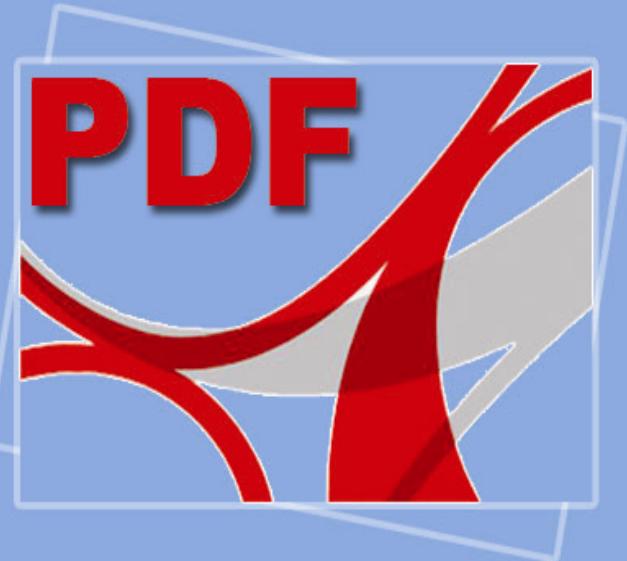


دانلود

PDF



بزرگترین مجموع دانلود کتابهای آنلاین

کپی برداری از این مطلب فقط با نام سایت PDFkade.ir بلامانع می باشد ... !!

برای ورود به سایت به آدرس زیر مراجعه کنید...!!

<http://www.pdfkade.ir>

تهیه و تنظیم: گروه PDFkade



فهرست

| | |
|----|------------------------------|
| ۴ | مقدمه |
| ۴ | آغاز سخن |
| ۸ | مبانی نظری و پیشینه‌ی تاریخی |
| ۸ | ایران باستان |
| ۹ | دلایل و ریشه‌های انزجار |
| ۱۲ | آنتی سمسیتیسم |
| ۱۲ | پوگروم‌ها در روسیه |
| ۱۳ | پوگروم و اشغال آبادی فلسطین |
| ۱۳ | دریفووس در فرانسه |
| ۱۴ | جنگ جهانی اول و دوم |
| ۱۴ | جنگ اول |
| ۱۷ | چرا آلمان؟ |
| ۱۹ | جنگ افروزان در انگلستان |
| ۱۹ | تهاجم مرموز |
| ۲۰ | آمریکا وارد می‌شود |
| ۲۱ | شوری در جنگ |
| ۲۳ | ماجرایی به نام هولوکاست |

| | |
|----|--|
| ۲۵ | تکاپو برای مهار تیفوس |
| ۲۷ | انکار شاهدان |
| ۳۰ | سکوت و بی خبری متفقین! |
| ۳۱ | آمار جمعیت یهود |
| ۳۲ | کار کردها و پی آوردهای هولوکاست |
| ۳۲ | تأسیس اسرائیل |
| ۳۳ | تشدید استبداد صهیونی در غرب |
| ۳۴ | تجهیز اتمی اسرائیل |
| ۳۵ | باج گیری، تاراج و غارت ثروت ها |
| ۳۷ | ناگفته ها و جنایات پنهان جنگ جهانی دوم |
| ۳۸ | اسرار دادگاه نورنبرگ |
| ۳۹ | قتل عام های خاموش |
| ۴۰ | سخن آخر |

«به نام خدا»

پس پرده‌ی هولوکاست

مقدمه

مقاله‌ای که پیش روی شماست، «پس پرده‌ی هولوکاست» نام گرفته است. درباره‌ی این افسانه و جعل تاریخی آن، مطالب بسیاری می‌توان نوشت. همان طور که دستگاه تبلیغاتی صهیونیست ها نیز در تایید ادعای دروغین خود کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته‌اند.

همان گونه که در این مقاله آمده، محافل صهیونیستی مسلط بر نظام‌های سیاسی و اداری غرب، هر گونه سوال و تردید در اصل ادعایی خود را بر نمی‌تابند، اما واقعیت برای همیشه پنهان نمانده و نخواهد ماند. امروزه دیگر پژوهشگران و دانشمندان آزاداندیش، خود را از سیطره‌ی تبلیغاتی صهیونیست ها رهانیده و آرام در گوش و کنار جهان زمزمه‌هایی در رد این ادعا سر داده اند؛ هر چند این تلاش‌ها هنوز در ابتدای راه است و در آینده شکوفا خواهد شد.

این مقاله بر آن است تا در یک نگاه کلی، اما دقیق، علمی و مستند به ویژه با استفاده از کتاب‌های محافل صهیونیستی و با بررسی این آثار و استخراج تنافضات درونی آن‌ها، دروغ بودن این ادعا را بیش از پیش بر خوانندگان معلوم سازد.

آغاز سخن

هولوکاست واژه‌ی مرکب یونانی، به معنی «همه سوزی» در ادبیات فارسی و معادل آن «شوآ» در زبان عبری رایج امروز است.

این واژه پس جنگ جهانی دوم، از سوی بعضی اشخاص و کانون‌های یهودی وارد فرهنگ سیاسی و تاریخی جهان شد. ادعای آن‌ها بر این فرضیه استوار بود که شش میلیون یهودی در اردوگاه‌های اسیران جنگی در آلمان نازی به وسیله‌ی اتاق‌های گاز خفه شده و سپس در کوره‌های آدم سوزی سوزانده و به خاکستر تبدیل شده‌اند.

تبلیغ گسترده و تکرار پیوسته این موضوع از سوی گروه‌ها و سازمان‌های یهودی در فیلم‌ها، نمایش نامه‌ها، سریال‌های تلویزیونی و انبوه رمان‌های پس از جنگ، موجب شد تا این عبارت کاربرد انحصاری یابد؛ به طوری که امروز بنا بر تاکید سازمان‌های صهیونیستی، هیچ قوم و ملتی حق استفاده از این واژه را برای هیچ واقعه‌ای ندارد. آن‌ها همچنین اصرار دارند که «هولوکاست» در زبان لاتین، همانند

اسامی خاص، با حرف H بزرگ نوشته شود و به علاوه هیچ رویدادی هر چند بزرگ نباید با آن قیاس یا در یاد کردن آن از این عبارت استفاده شود. برای مثال اگر نویسنده یا مورخی، از قتل عام وحشیانه و مشهور صدها هزار انسان بی دفاع دو شهر ژاپنی هیروشیما و ناکازاکی که بر اثر بمباران اتمی آمریکا در روزهای پایانی جنگ جهانی دوم به خاکستر تبدیل شدند و یا موارد مشابه دیگر در ویتنام، بوسنی، فلسطین، عراق، افغانستان و... به عنوان هولوکاست یاد کند، بلافاصله از سوی کانون های صهیونی مورد مواخذة و نکوهش قرار می گیرد و متهم به سواستفاده از این واژه ی انحصاری متعلق به یک قوم! می شود. هولوکاست یا شوآ که امروز به موضوع کشتار یهودی ها در جنگ جهانی دوم منحصر شده، یکی از مباحث جنجالی پنجاه سخت سال اخیر جهان است. در این باره تاکنون صد ها جلد کتاب به زبان های مختلف دنیا و شمارگان میلیونی، صدها فیلم و سریال تهیه شده است. هولوکاست در تاریخ معاصر جهان و در نزد افکار عمومی سراسر دنیا، به نماد مظلومیت یهود از یک سو و قساوت، سنگدلی و جنایات آلمان نازی از سوی دیگر تبدیل شده است.

تبلیغات پیوسته، فرآگیر و توقف ناپذیر سازمان های یهودی و کانون های صهیونی، در چند دهه ی اخیر چنان سازمان یافته که افکار عمومی مجال تامل و اندیشه درباره ی میزان صحت و سقم این مساله را نیافته است. از سوی دیگر بر اثر سخت گیری و شدت عمل سازمان ها و مجتمع صهیونی در جهان امروز، وضعیتی به وجود آمده که هرگونه بحث و گفت و گوی علمی و پژوهشی که مبتنی بر ایجاد سوال، ابهام، تردید یا انکار هولوکاست باشد، به منزله ی ورود به حریم ممنوعه و عبور از خط قرمز سازمان جهانی صهیونیسم بوده و سزای آن ضرب و شتم، ترور فیزیکی، بازداشت، محاکمه، حبس و نیز جریمه های سنگین نقدی به علاوه ی محروم شدن از مشاغل رسمی دولتی است که امروز در بعضی کشورهای اروپایی، به یک قاعده ی حقوقی و قضایی نیز تبدیل شده است. در این کشورها اگر تا دیروز منتقدان، مخالفان و منکران را به طور غیر علني و غیر رسمی تهدید، ترور و سرکوب می کردند، امروز در پوشش رسمی قانون! آن ها را دستگیر، محاکمه، جریمه و زندانی می کنند.

از نظر کانون های ذی نفوذ صهیونی و گروه های فشار یهودی در جهان غرب، هولوکاست در هاله ای از قداست قرار گرفته و «یگانه مساله قدسی» جهان معاصر شده است.

در آمریکا روزهای یادبود هولوکاست رخداد ملی به شمار می آید. در پنجاه ایالت امریکا، از این بزرگداشت حمایت مالی می کنند و مراسم آن اغلب در نهادهای قانون گذاری ایالتی برگزار می شود. در این کشور بیش از یکصد نهاد مخصوص هولوکاست و هفت موزه ی بزرگ وجود دارد. یک موزه ی یهودی سوزی با بودجه و سرپرستی دولت مرکزی، در عمارت کنگره در واشنگتن وجود دارد. به اعتراف بسیاری از استادان دانشگاه های آمریکا اکثر فارغ التحصیلان دوره های کارشناسی، درباره ی تاریخ، آمار و ارقام هولوکاست در مقایسه با رخدادهای بزرگ داخلی آمریکا مطالعه و اطلاعات بیشتر و دقیق تری دارند.

به تصريح پاره ای نویسندهان و رسانه های غربی، مرکزیت هولوکاست در آمریکا یک واقعیت واضح و آشکار است. شاهد این قضیه موزه ی یادبود آن در منطقه ی «مال» در واشنگتن است که سمبول ملت آمریکا محسوب می شود.

برای اولین بار به طور هماهنگ و هم زمان، در ۲۷ ژانویه ۲۰۰۰ م. دولتمردان و رهبران حدود ۴۰ کشور اروپا و نیز ایالات متحده آمریکا، اجلاسی با عنوان مجمع بین المللی هولوکاست در استکلهلم - پایتخت سوئد - برگزار کردند تا هولوکاست را به عنوان بخشی از

تاریخ ملی کشورشان به رسمیت بشناسند. این کنفرانس که بر اثر مساعی برنامه ریزی شده سازمان های ذی نفوذ یهودی و کوشش «گوران پیرسون» نخست وزیر وقت سوئد و مشارکت بسیاری از مقامات اروپایی از جمله «لیونل ژوپین» نخست وزیر وقت فرانسه و «گرهارد شرودر» صدراعظم وقت آلمان برگزار شد، درباره پرداخت غرامت به یهودیان از سوی کشورهای اروپایی و آموزش و تبلیغ هولوکاست در آن کشورها، به ویژه در مراکز آموزشی و نیز تعیین روز ۲۷ ژانویه هر سال به عنوان روز ملی هولوکاست در همه ممالک جهان توافق به عمل آمد. یادآوری این نکته ضروری است که پیش از این به طور پراکنده و غیر هماهنگ در بسیاری از کشورهای اروپایی روز یا هفته ای را با برگزاری مراسم ویژه، به هولوکاست اختصاص داده اند.

در ۲۶ اکتبر ۵۰۰۴م. ۱۳۸۴ش. متن پیش نویس قطعنامه یادبود هولوکاست به شماره ۱۲/L.60/A برای بررسی در شصتمین اجلاس مجمع عمومی به تصویب رسید. در نهایت نیز در اول نوامبر ۵۰۰۵م. ۱۳۸۴ش. این قطعنامه پس از دو روز بحث و بررسی در مجمع عمومی با اجماع (Consensus) (تصویب قطعنامه بدون رای گیری و نظر مخالف)، با عدم حضور و غیبت شماری از کشورهای اسلامی، به تصویب رسید.

این اولین قطعنامه‌ی پیش نهادی رژیم صهیونیستی طی پنجاه سال اخیر بود که از سوی مجمع عمومی به تصویب رسید.

در جهان اسلام نیز موضوع هولوکاست و ماجراهای کشتار شش میلیون یهودی در اردوگاه‌های اسیران آلمان در جنگ جهانی دوم، مرکز توجه و کنجکاوی مردم به ویژه نسل جوان قرار گرفت. این کنجکاوی و توجه، برخلاف تصور جهان غرب که غالباً همسو، هماهنگ و موافق تبلیغات و ادعاهای صهیونیستی است، کاملاً علمی، هوشمندانه، آگاهانه با فرضیه‌ها و سوال‌های اساسی، اصولی و جدی است. پاسخ مستند و مستدل به سوال‌های مورد نظر می‌تواند بسیاری از ابهامات، تحریفات، اکاذیب، داستان‌ها، داده‌های غیرواقعی، ساختگی و جعلی را برطرف ساخته و حقایق و واقعیت‌های ناگفته و یا کم گفته‌های مربوط به جنگ جهانی دوم را آشکار سازد. خلاصه و عصاره این فرضیه‌ها و سوال‌ها چنین است:

۱. جنگ جهانی دوم چگونه، و در چه تاریخی و از سوی چه کسانی آغاز شد؟

۲. علت، انگیزه و هدف آغاز جنگ چه بود؟

۳. جایگاه، موقعیت و نقش یهودی‌ها در آن دوران، به ویژه در آمریکا و اروپا چگونه بود؟

۴. تفاوت آمار جمعیت یهودی‌های جهان در زمان شروع و پایان (قبل و بعد از) جنگ چه میزان بود؟

۵. جمعیت کل یهودی‌های مقیم اروپا در آن دوران چگونه بود؟

۶. دیدگاه، موضع و سیاست هیتلر نسبت به یهود چه بود؟

۷. ماجراهای هولوکاست چگونه پیدا شد؟

۸. آیا آلمان نازی در زمان جنگ، امکان و توان آن را داشت تا با ایجاد اتفاق های گاز و کوره های آدم سوزی مخصوص، در اردوگاه های اسیران جنگی طی تنها چند سال، شش میلیون نفر را ابتدا خفه کرده و سپس در اماکن ویژه ای سوزانده و به خاکستر تبدیل کند؟
۹. دلایل و شواهد وجود اتفاق های گاز و کوره های آدم سوزی در اردوگاه های آلمانی چیست؟
۱۰. آیا اردوگاه های آلمان واقعا محل کشتار و قتل عام انسان ها بود؟
۱۱. چرا در زمان جنگ، هیچ یک از طرفین جنگ به ویژه متفقین(با همه ای اطلاعات و اخباری که از طریق جاسوسان خود در آلمان به دست می آورند) در این باره عکس العمل نشان ندادند؟
۱۲. چرا در خاطرات تاریخی نویسندهای مورخان آن زمان، به ویژه در خاطرات دولتمردان، رهبران و مقامات بلند پایه ای آمریکایی و اروپایی، هیچ سخن، خبر و اطلاعاتی در این باره وجود ندارد؟
۱۳. چرا بسیاری از یهودیانی که در زمان جنگ، در قلمرو رایش سوم بودند و بعضی مدعی هستند که مدتها را در بازداشتگاه ها و اردوگاه های آلمان به سر برده اند، نسبت به این موضوع اظهار بی اطلاعی کرده اند؟
۱۴. تاکنون چند سند و مدرک معتبر در این باره منتشر شده و یا چه تعداد از بازماندهای جنگ جهانی دوم، با نظر صهیونیست ها در این باره موافقت کرده اند؟
۱۵. چرا متفقین تاکنون از افشا و انتشار خاطرات سران و دولتمردان آلمان و ایتالیا که بعد از جنگ به دست آن ها افتاده خودداری می کنند؟
۱۶. چرا استناد مربوط به جنگ جهانی دوم در بایگانی کرمیان، پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی در اختیار مورخان و پژوهشگران قرار نگرفت و به جای انتشار در پس پرده پنهان شد؟
۱۷. ماجراهی تحت عنوان «آنتی سمیتیسم» در اروپا تا چه میزان واقعیت تاریخی دارد؟
۱۸. پدیده ای تنفر و بیزاری از قوم یهود در تاریخ اروپا چیست و ریشه و منشا آن کجاست؟
۱۹. چرا انکار هولوکاست و تحقیق در باره ای آن در بعضی کشورهای جهان جرم تلقی می شود و ممنوعیت قانونی دارد؟
۲۰. علت تعقیب و بازداشت اندیشه مندان و مورخان مخالف و منکر هولوکاست چیست؟
- علاوه بر این ها، سوال ها و فرضیه های دیگری نیز در میان نسل جوان کنگکاو، در جوامع مختلف جهان وجود دارد که باید فارغ از هرگونه تعصّب یا حبّ و بعض سیاسی و پرهیز از هرگونه احساسات، پیش داوری، شتابزدگی و پنهان کاری به طور مستند، مستدل و منطبق با واقعیت های تاریخی به آن ها پاسخ گفت.

مبانی نظری و پیشینه‌ی تاریخی

از موضوعاتی که در طول تاریخ یهود همواره جلب نظر می‌کند ادعای رنج و مظلومیت قوم یهود است که در عمد منابع و متون یهودی به آن اشاره شده است. تکرار پیوسته‌ی مظلومیت یهود در ادوار مختلف تاریخ، سبب شده تا این موضوع در بسیاری از متون و منابع تاریخی غیر یهودی، به ویژه در تاریخ نگار غرب، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شود و به صورت یک امر واقعی و غیرقابل تردید جلوه کند.

این واقعیت را نمی‌توان انکار یا کتمان کرد که در میان اقوام، ملت‌ها، مذاهب و جوامع مختلف همواره نوعی انزجار و نفرت از یهود در سطوح، مراتب و درجات مختلف وجود داشته است. البته درباره‌ی منشا و علت این تنفر کمتر سخنی به میان آمده و یادآوری صریح و صحیحی شده است.

برنارد لازار نویسنده و اندیشمند یهودی، این موضوع را ناشی از خوی و خصلت مشترک یهودی‌ها و شالوده‌ی آن را تفکر و خصیصه‌های یهود دانسته و می‌گوید:

«اگر این خصومت، یا نفرت و انزجار، صرفاً یکبار و در یک شهر جداگانه، متوجه یهودی می‌شد، بیان و تشریح دلایل آن آسان بود؛ به عکس یهود با نفرت و انزجار تمامی ملیت‌هایی روبرو بوده که در میان آنان سکونت داشته است، بنابراین از آن جا که دشمنان یهود از متنوع ترین گونه‌های نژادی بوده و در سرزمین‌هایی دور از یکدیگر سکونت داشته و آداب، رسوم و شیوه‌های واحد و مشابهی نداشته بلکه تابع روش‌های فکری گوناگون بوده اند که نمیتوانسته اند درباره‌ی همه‌ی امور به شیوه‌ی مشابه و یکسان داوری نمایند، در نتیجه دلایل و انگیزه‌های انزجار و نفرت نسبت به یهود باید در درون خود بنی اسرائیل قرار داشته باشد نه دیگران.»

قدرت انطباق پذیری آنان در محیط و در میان اقشار مختلف بسیار بالا و متفاوت با دیگران است. رباخواری، پول محوری، زرسالاری، قوم‌گرایی، تقلب، حیله گری از جمله‌ی ویژگی و خصلت‌های یهود قلمداد شده است.

داستان یهودیان در قرآن کریم به خصوص شیوه‌های رفتاری آنان در برابر حضرت موسی(ع)، و حضرت عیسی(ع)، خصومت، فتنه گری، تحریک دشمنان و تبانی با آن‌ها علیه حضرت محمد(ص) و نیز نقض عهدشان با پیامبر بزرگ اسلام بخش‌هایی از واقعیت‌های ثبت و ضبط شده‌ی تاریخ است. مظلوم نمایی شگرد تبلیغاتی کهن و موثر در میان یهود بوده است.

ایران باستان

داستان استر و مُرددخای، دو یهودی مخفی و نفوذی دربار هخامنشی، قدرت و کارایی این شگرد را به طور کامل، واضح، اثبات و آشکار می‌کند، آن گونه که در کتاب استر بیان شده است: مردخای یهودی پس از ورود و نفوذ به دربار خشایار شای هخامنشی، هدسه‌ی

همان استر برادر خود را نیز با ترفندی زیر کانه وارد دربار می کند، تا جاییکه او با دلفریبی، مقام ملکه را از آن خود می سازد. استر و مردخای نفوذ خود را در دربار و نزد خشایارشا افزایش و گسترش می دهند و سرانجام در قالب توطئه ای سهمناک همان وزیر اعظم دربار هخامنشی را به همراه جمعی از فرزندان و اعضای خانواده ای او به اتهام ضدیت با یهود یا یهودستیزی، در شوش پایخت دولت هخامنشی به طرز فجیعی به قتل میرسانند.

ملکه استر و مردخای در پایان همان روز با دسیسه ای دیگر خواست خود را به خشایارشا تحمیل و با جلب موافقت او سرانجام در روز دیگر، به یاری هم کیشان یهودی خود در سراسر کشور، ۷۵هزار نفر از مردم ایران را قتل عام می کنند.

این دو یهودی دربار خشایارشا که اهرم های قدرت دربار را به دست گرفته بودند، پس از این کشتار فجیع، طی نامه ای با مهر شاهانه، به یهودی های سراسر ایران پیغام فرستادند که به شکرانه ای نجات از دست مخالفان ایرانی خواز یک سو و کشتار بیش از ۷۵هزار ایرانی از سوی دیگر، زین پس روزهای مزبور را به عنوان عید به جشن و شادمانی مشغول شوند و یاد آن را برای همیشه ای تاریخ زنده نگه دارند.

به این ترتیب عید پوریم به صورت یکی از اعیاد رسمی در تقویم و تاریخ یهود ماندگار شد. بر اساس این واقعه، همه ساله یهودی ها روزهای ۱۴ و ۱۵ ماه آدار را به عنوان عید جشن می گیرند و پایکوبی می کنند.

به نظر لوئیس مارشالکو، نویسنده ای مجاری تبار نباید برای درک عمق و ابعاد فاجعه و وسعت جنایت در ایران آن روز، ارقام قربانیان را در مقیاس جمعیت امروز جهان در نظر آورد. بلکه باید آمار جمعیت آن روز را در ذهن تداعی کرد تا عمق و وسعت فاجعه به طور واقعی فهمیده و درک شود.

دلایل و ریشه های انزجار

واقعیت های نهفته در ادوار مختلف تاریخ را نمی توان پنهان کرد و نادیده گرفت. همان طور که برنارد لازار یهودی نیز اعتراف کرده، وجود نوعی انزجار و نفرت در طول تاریخ در جوامع مختلف، علیه یهود یک واقعیت مسلم بوده است. با این حال ریشه و منشا این بیزاری و تنفر(نه کینه و ستیز) و دلایل و انگیزه های اصلی آن را باید از درون خود بنی اسرائیل سراغ گرفت.

اعتقاد شایع و رایج در میان مسیحیان، به ویژه کاتولیک ها مبنی بر تکذیب و انکار رسالت حضرت عیسی مسیح (ع) از سوی سران و اشرافیت یهود و سپس دستگیری، محاکمه و به صلیب کشیدن آن پیامبر الهی، همواره موضوع اصلی نزاع، خصومت و درگیری میان طرفین بوده است. علاوه بر این موضوع، پاره ای ویژگی ها در میان شماری از یهود، از جمله ظاهر و پنهان کاری، آنچنان که در میان اقوام و مذاهب مختلف خود را به آئین آن ها می آراستند و در خفا بر آئین و آداب خود پایبند بودند. زنان یهودی با مردان مسیحی ازدواج می کردند و نه فقط نام فرزندان که نام فامیلی خود را نیز از شوهران مسیحی خود عاریه می گرفتند. آنها در پنهان به اصول و

مرا می‌بیند می‌مانند و فرزندان خود را با چنین شیوه‌های آموزش می‌دادند و این امر به نوعی دو گانگی در زندگی عادی آن ها دامن می‌زد که پس از افشا، به درگیری هایی منجر میشد.

این پنهان کاری بسیار شدید و برنامه ریزی شده، حتی مورخان را نیز در پاره‌ای موقع دچار شک و تردید نموده است.

آنها چنان ماهرانه و اصل منشا نژادی خود را مخفی می‌کردند که حتی متخصصان عرصه‌ی تاریخ هنوز که هنوز است، در تردیدند که خانواده‌ی مشخصی بالاخره یهودی بوده اند یا نه. در مواردی که این افراد به اسمی مسیحی هم برخورد می‌نمودند، کار پیچیده‌تر می‌شد.

موارد مذبور بخشی از دلایل نارضایتی و تنفر از یهود بود. از نظر بازار گانان مسیحی و مقامات حکومتی در سال‌های میانی قرن هفدهم در شبه جزیره‌ی ایران شیوه‌های یهود موجب دردسر، مشکلات و نگرانی‌های عمده‌ی عامه‌ی مردم بود. آن‌ها با انحصار فعالیت‌های اقتصادی، پول کاتولیک‌ها را به جیب می‌زدند. در عین حال به دلیل سیطره‌ی همه جانبه بر بازار پول و اقتصاد شگردهای خاص آن‌ها تحمل می‌شد. زیرا در همه‌ی بخش‌های تجاری تولیدی و تهیه و تامین کالاهای اساسی برای نیازهای روزمره، یهودیان عنصر مهم به حساب می‌آمدند.

طبق مستندات موجود در سال‌های پایانی قرن هفدهم میلادی یهودی‌ها بازار سهام هلند، به ویژه لاهه را در دست گرفته بودند.

از سده‌ی هجدهم به بعد، لندن جایگزین آمستردام هلند شد و عنوان مهم ترین مرکز امور مالی اورپا را از آن خود کرد. در حالی بود که سلطه‌ی یهودی‌ها بر بازار سهام لندن از این تاریخ روشن تر از سیطره‌ی آن‌ها بر بازار سهام آمستردام در گذشته بود که عمدتاً از هلند کوچ کرده و به تدریج در انگلستان ساکن شده بودند.

يهودی‌ها این موقعیت را از اواسط قرن هفدهم در انگلستان دست و پا کرده و تدارک دیده بودند. در این دوران بزرگترین بازار گانان، سهامداران و بورس بازان لندن یهودی‌ها بودند.

در سال‌های میانی دو دهه‌ی اول قرن نوزدهم یک شرکت لندنی متعلق به خاندان روچیلد، سهم عمده‌ی بازار سهام لندن را در اختیار خود داشت.

توسعه‌ی بازار سهام لندن در سال‌های بین ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ را همزمان با توسعه‌ی فعالیت‌های بنگاه روچیلد و شرکت‌های وابسته به آن دانسته‌اند. نام روچیلد به معنی فعالیت یک شرکت یا یک فرد نبود بلکه ناظر بر کل نفوذ یهودی‌ها بر مجموعه‌ی فعالیت‌های بازار سهام بود.

قدرت مالی و نفوذ خانواده‌ی روچیلد به گونه‌ای گسترده و بلکه یگانه بود. آن‌ها با همین قدرت، خود را در بازار استناد اعتباری حکومتی به طوری سامان داده بودند که در بسیاری از مناطق اگر رئیس خزانه‌داری دولتی با شرکت متعلق به روچیلد کنار نمی‌آمد باید کلیه‌ی خزانه‌داری و جای خود را به فرد دیگری تحويل می‌داد.

به اعتراف منابع غربی به تدریج دلالان و کارگزاران به بورس بازی جنبه قماربازی بخشیدند. به طوری که با میل خود قیمت‌ها را بالا و پایین می‌کردند و پول مردم را بالا می‌کشیدند عین این شیوه‌ها و شگرد‌ها پیش از این در مقطع زمانی قرن هفدهم و بعد، در آلمان و بازار بورس فرانکفورت نیز حاکم بود. در فرانسه نیز به همین منوال بود که از او به عنوان اولین سرمایه‌گذار در امر بورس و سهام در فرانسه و یکی از استادان کلاهبرداری یاد می‌شد، ساموئل برنارد نام داشت که از تامین کنندگان سرشناس نیازهای مالی لویی چهارم بود.

درباره‌ی برلین آلمان هم گفته‌اند که بازار بورس این شهر از بدو تاسیس یک نهاد یهودی بوده است. از مجموع بیست و سه مدیر بازار سهام، در مجموع ده نفر یهودی بودند. یعنی این ده نفر آشکارا به عنوان یهودی شناخته شده بودند، اما چندان آشکار نبود که چند نفر از بقیه‌ی افراد یهودی الاصل بوده و اجداد یهودی داشتند و یا چند نفر با تغییر آین، خود را به چهره و نام جدید غیر یهودی آراسته بودند.

از دیگر عوامل انزجار و تنفر، خصیصه‌ی معروف به شگرد نرخ شکنی در بازار معاملات و تجارت بود. آن‌ها کالاهای مشابه با نرخ مشخص را با قیمت پایین‌تر به مشتری عرضه می‌کردند و بازار عرصه‌ی آن کالای خاص را از رقابت خارج می‌ساختند و کنترل آن را به دست می‌گرفتند.

مسئله‌ی مشابه دیگر، موضوع کم فروشی در پوشش ارزان فروشی از سوی بازرگانان یهودی بود. اگر قرار بود صد گرم جنس تحويل دهنده نود گرم میدادند.

شاخصه‌ی دیگر در ادوار مختلف پول گرایی و پول محوری است. بنابراین یکی از برجسته‌ترین و شاخص‌ترین عناصر در چنین نظامی سرمایه‌داری است. در نظام سرمایه‌داری ارزش‌ها و روابط انسانی، هیچ جایگاهی ندارد.

يهودیان تمام اسرار نهفته در پول و ویژگی‌های آن را درک کرده بودند و با قدرت‌های اسرار آمیز آن آشنایی داشتند. آن‌ها سلطان پول و از خلال آن‌ها سلطان جهان شدند.

مجموعه‌ی این خصایص و شگرد‌ها، همراه موجب بدینی عموم مردم از این قوم در ادوار مختلف بوده است. نکته‌ی شگفت‌انگیز نیز برخورد مشابه و یکسان اقوام و ملل گوناگون در ادوار مختلف با یهودیان است. گویی همه‌ی اقوام و ملت‌ها در ادوار مختلف با هم بر سر چگونگی بیزاری و نفرت از یهود هماهنگی داشته‌اند.

آنتی سمسیتیسم (یهود ستیزی یا یهود آزاری)

پوگروم ها در روسیه

مطابق مندرجات متون تاریخی موضوعی به نام یهودستیزی در نیمه دوم قرن نوزدهم و به خصوص ربع آخر این قرن از سوی اشخاص و کانون های یهودی در روسیه مطرح بود. با این حال جریانی به نام پوگروم به طور مشخص از سال ۱۸۸۱ میلادی به بعد بر سر زبان ها افتاد، یعنی درست زمانی که الکساندر دوم تزار روس به طور مرموزی ترور شد و محافل دولتی و بسیاری از نویسندها و رسانه های روسی، یهودی ها را عامل اصلی این واقعه معرفی کردند. پس از این جریان بود که حملات فیزیکی بسیار مرموزی علیه یهودی ها در روسیه صورت گرفت و زیان ها و ضررها جانی و مالی در برخی نقاط به یهودی ها تحمیل کرد. کانون ها و نویسندها یهودی نیز انگشت اتهام را به سوی مردم روسیه به ویژه حکومت تزاری نشانه گرفتند لیکن هیچ گاه مدرک و سند روشن و محکمی در این باره ارائه نشد. از سوی دیگر بسیاری از آگاهان، سازمان ها و گروه های ذی نفوذ-صهیونی روسیه را عامل پنهان و پس پرده ای جریان پوگروم ها معرفی کردند.

به اعتراف منابع غربی در آن زمان بسیاری از یهودی ها در روسیه به امکانات و امتیازات قابل توجهی دست یافته بودند. برخی ثروت اندوزان یهودی از طریق دادن وام به حکومت تزار، دستگاه حکومتی را وامدار خود ساخته بودند. با توجه به چنین موقعیتی نوعی نگرانی در میان کانون ها و مجامع یهودی دارای گرایش های صهیونی مبنی بر عدم تمایل و آمادگی یهودی های روسیه برای کوچ و مهاجرت مشاهده می شود.

با این همه بعضی نویسندها یهودی به طور غیر صریح کانون ها و اشخاص ذی نفوذ و فعال صهیونی را عامل اصلی یهودستیزی در روسیه معرفی کردند. ولادیمیر ژابتینسکی یکی از رهبران متعصب صهیونیسم، نه تنها رهبران و سازمان های یهودی ناسازگار با برنامه ای صهیونیستی کوچاندن یهودی ها به فلسطین را همواره تهدید می کرد، بلکه به صراحة گوشزد می کرد: «اگر دست از کارهایشان برندارند، به زودی باید منتظر تهاجم دیگری برای قتل و غارت یهودیان باشند.»

نکته ای بسیار مهمی که در تاریخ معاصر جهان کمتر مورد توجه قرار گرفته اصل ماجرا یهودی ستیزی در روسیه است. استناد و مدارک موجود مربوط به آن دوران حکایت از آن دارند که یهودی ها نه فقط مورد اذیت و آزار روس ها و حکومت تزاری نبودند، بلکه به عکس دستگاه حکومتی و هم مردم روسیه به اشکال مختلف تحت آزار، ستم و غارت یهودی ها قرار داشتند.

داستایفیسکی از نویسندها و اندیشه مندان بزرگ و مشهور روسی که استقلال فکری او بر کسی پوشیده نیست، بدون هیچ گرایش خاص و یا حب و بعض سیاسی، در همان زمان تبلیغات مبتنی بر یهودی ستیزی را یک اتهام و یک دروغ آشکار تاریخی، ساخته و پرداخته ای خود یهودی ها را خیال پردازی اعلام کرده است.

پوگروم و اشغال آبادی فلسطین

به روایت منابع تاریخی انکاس ماجراهای پوگروم‌ها فضایی از رعب و ترس در میان عامه‌ی یهود در روسیه ایجاد کرد و زمینه ساز کوچ و جابجایی صدھا هزار یهودی شد. اگر چه اکثریت این یهودیان به کشورهای آمریکا و اروپا رهسپار شدند لیکن گروه و دسته‌هایی نیز به فلسطین منتقل شدند یا کوچ کردند. منابع صهیونیستی حوادث مزبور را عامل مهم جلب توجه افکار عمومی جهان به وضعیت قوم یهود در سال‌های ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ م. قلمداد کرده‌اند. جالب‌تر این که به ادعا و اعتراف همین منابع، سال‌های مزبور نقطه‌ی عطفی در تاریخ کوچ یهودیان به فلسطین و اشغال آبادی‌های آن سرزمین بود. رهبران صهیونیست به شدت از ماجراهای یهودی‌های روسیه طی این سال‌ها، به نفع آرمان صهیونیسم بهره برداری کردند. تبلیغ فزاینده و گسترده موضوع پوگروم‌ها فقط محدود و منحصر به روسیه نبود بلکه در سراسر اروپا به ویژه انگلستان از طریق روزنامه‌های انگلیسی با بزرگ نمایی حوادث روسیه احساسات عمومی به نفع صهیونیسم تحریک گردید.

صهیونیست به تدریج اولین روستاهای آبادی‌های فلسطین را اشغال و با برخورداری از پشتوانه‌ی سیاسی تبلیغاتی و مالی کانون‌ها و رهبران صهیونیستی توانستند صاحبان و ساکنان اصلی و فلسطینی آن آبادی‌ها را به خاک و خون کشیده و اولین مجتمع‌های یهودی نشین را در فلسطین ایجاد کنند. در همین زمان و بر اثر اقدامات گروه‌های به وجود آمده توسط صهیونیست‌ها بود که روستای فلسطینی «عيون قاره» به «ریشون لصیون»، «ملبس» به «پتح تکوا» و «زمارین» به «زیشرون یاکوب» تغییر نام یافت.

این اقدامات زمینه‌های اشغال روستاهای دیگر فلسطینی را فراهم آورد. بنابراین به جرات می‌توان ادعا کرد که اشغال اولین آبادی‌های فلسطین و نخستین هسته‌های صهیونیستی و یهودی نشین ثمره‌ی تلاش‌های سیاسی و تبلیغاتی صهیونیسم حول محور پوگروم‌ها در روسیه (مبتنی بر مظلوم نمایی قوم یهود) با حمایت سرمایه سalaran یهودی، چون روچیلد و موشه مونته فیوری بود.

دریفوس در فرانسه

جریان دیگری که پس از ماجراهای پوگروم‌ها در روسیه، حول محور مظلوم نمایی برای یهود، افکار و احساسات عمومی در اروپا، به خصوص فرانسه را به نفع صهیونیسم و آرمان‌های صهیونیستی تحریک کرد و برانگیخت، ماجراهای دریفوس بود. داستان رمز آلود دستگیری، محاکمه و تبعید یک افسر یهودی فرانسه به جرم جاسوسی برای آلمان در سال ۱۸۹۴ میلادی. این افسر یهودی پس از محاکمه به حبس ابد و تبعید در جزیره‌ی شیطان محکوم شد و سپس با دخالت افراد و کانون‌های ذی نفوذ یهود در فراغه از یک سو و تبلیغات سیاسی بسیار گسترده و همه جانبه‌ی مطبوعات و نویسنده‌گان یهودی، از قبیل «امیل زولا» و یا وابسته به آن‌ها از سوی دیگر؛ ماجرا به نفع دریفوس سمت و سوپیدا کرد و خاتمه یافت. به طوری که در سال ۱۹۰۶ میلادی دوازده سال پس از بازداشت حکم برائت دریفوس رسم‌آور و چندی بعد مورد تشویق قرار گرفت و با عنوان شوالیه به دریافت نشان «لژیون دونور» نایل آمد و درجه‌ی نظامی او نیز ارتقا یافت.

جنگ جهانی اول و دوم

تکاپوی پیش گفته در اروپا به ویژه روسیه و فرانسه با همه‌ی عمق و ابعادش، نتوانست روایی رهبران صهیونیسم را جامه‌ی عمل پیوشاند و آرزوی انتقال یهودی‌ها و اسکان آن را در فلسطین برای برپایی دولت یهود محقق سازد. بنابراین حریه‌ای بزرگتر و کاراتر لازم بود تا همه‌ی چیز را به نفع صهیونیسم دگرگون کند.

جنگ اول

خشونت، کشتار و برافروختن آتش جنگ از اجزای لاینک صهیونیسم در مسیر آرمان مورد نظر بود. تئودور هرتصل در خاطرات خصوصی و محرمانه‌ی خود به این اصل تاکید کرده بود که فشار نظامی عنصری لازم در استراتژی صهیونیسم است. اگر چه او در جلسات عمومی با پنهان کاری تمام سعی در مخفی نگه داشتن این اندیشه داشت اما خاطرات او که سال‌ها پس از مرگش در سال ۱۹۰۴م. منتشر شد، اسرار بزرگی را آشکار ساخت. این اسرار چیزی نبود جز طرح جنگ جدید و فraigیری در اروپا که نه تنها ضرری برای صهیونیسم در بر نداشت بلکه در پیشبرد برنامه‌ها و تحقق آرمان آن بسیار ضروری بود و نقش اساسی داشت. چنین بود که رویداد بزرگی به نام جنگ جهانی اول برپا شد و همان گونه که هرتصل خبر داده بود یهودیان نه فقط آتش افروز جنگ بودند بلکه پیش تر از روسای کشورهای درگیر جنگ درباره‌ی مدت تقریبی استمرار و یا پایان آن اطلاع داشتند.

به نوشته‌ی آلن جان پرسیویل تیلر تاریخ نگار انگلیسی: «مورخان هنوز هم درباره‌ی علت‌های جنگ جهانی اول چون و چرا می‌کنند، اما به پاسخ‌های آسانی دست نیافته‌اند. چه کسی طرح آن را ریخته بود؟ آیا اصلاً کسی آن را طرح ریزی کرده بود؟»

ناهوم سوکولو یکی از رهبران برجسته و مشهور سازمان جهانی صهیونیسم درباره‌ی جنگ جهانی اول تعبیری شگفت‌انگیز دارد: «سال ۱۹۱۴ نقطه عطف مهمی در تاریخ معاصر به شمار خواهد رفت. سال آغازها و پایان‌ها. بشریت دورانی را پشت سر گذاشت و وارد دوران تازه‌ای شد که در آن هر آن چه قدیمی بود از میان رفته بود و همه‌ی چیز می‌باشد نو شود. جنگ اروپایی که از دیرباز درباره‌ی آن پیش گویی می‌کردند و از آن وحشت داشتند، اما هرگز جدا در انتظارش نبودند، بالاخره از راه رسید.»

به اعتراف منابع صهیونیستی؛ «بلافاصله پس از آغاز جنگ رهبران صهیونیستی در انگلیس تلاش کردند تا با کسانی که نسبت به آرمان آن‌ها بی‌تفاوت و یا به اصطلاح ضد صهیونیست بودند بدون دست کشیدن از اصول صهیونیسم زمینه‌ی همکاری و توهم را در جهت تدوین یک طرح عملی در فلسطین فراهم کنند.» به این ترتیب کمیته‌ای مرکب از سران صهیونیستی از جمله دکتر گاستر، دکتر وايزمن، هربرت بنتویچ، جوزف کوئن و ناهوم سوکولو در اوخر سال ۱۹۱۶ طرح مقدماتی برنامه‌ی صهیونیستی (برای اشغال فلسطین) را تدوین کرد.

جنگ جهانی اول بهترین موقعیت و فرصت را برای تحقق اهداف صهیونیسم مهیا ساخت. از دیدگاه رهبران صهیونیستی؛ «مسئلهٔ صهیونیسم، با آغاز جنگ اهمیت پیدا کرد» و «در این مقطع زمانی صهیونیسم به یک واقعیت تبدیل شد.»

با فروپاشی امپراتوری تزاری در روسیه یکی از اهداف و برنامه‌های صهیونیستی محقق شد و این یکی از دستاوردهای جنگ جهانی اول بود. در تاریخ نگاری صهیونیستی این رویداد نقطه‌ی عطف بسیار مهم در استراتژی صهیونیسم محسوب می‌شود. به نوشتهٔ ناهوم سوکولو؛ «سرنگونی حکومت تزاری در روسیه بی‌تر دید یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ جهان است. روسیه به دوران انقلابی پای نهاد که ظاهراً تمامی مواهب حق و آزادی را با خود به ارمغان می‌آورد. محدودیت‌هایی که در مورد ملیت‌ها و اقوام (یعنی یهود) اعمال می‌شد از میان برداشته شد. انقلاب روسیه نه تنها صهیونیسم را نابود نکرد بلکه این آزادی جدید انگیزشی شدید به این جنبش را اعطای کرد. در مسکو یک کمیتهٔ صهیونیستی منطقه‌ای تاسیس شد که بسیاری از استان‌ها را در بر می‌گرفت.» همایش‌ها و تظاهرات گسترده‌ای در بسیاری از مناطق روسیه در مسیر آرمان صهیونیسم و برپایی دولت یهودی برگزار شد. این قبیل تحرکات در بسیاری از مناطق جهان، به ویژه امریکا و اروپا از ابتدای جنگ آغاز شد و به تدریج افزایش یافت و گسترش پیدا کرد. در انگلستان بسیاری از شهرها تحت تاثیر فعالیت‌های صهیونیستی بود. لندن نه فقط مرکز مالی و پولی بلکه پایتخت سیاسی و کعبه‌ی آمال صهیونیسم بود.

با این همه دربار و دولت انگلیس نقش بسیار اساسی در مسیر استراتژی صهیونیسم بر عهده داشت و ایفا می‌کرد. حییم وایزمون یکی از رهبران مقیم انگلیس طی سخنانی در همایش صهیونیستی لندن در ۲۰ مه ۱۹۱۷ با اشاره به اهمیت جنگ جهانی اول در سرنوشت یهودیان جهان و آرمان صهیونیسم افزود: «اگر چه تاسیس کشور یهودی نشین در فلسطین هدف غایی ما و هدف اصلی تلاش‌های صهیونیستی است، اما راه دستیابی به هدف در گرو یک رشته مراحل واسطه قرار دارد. یکی از این مراحل واسطه که من امیدوارم بر اثر این جنگ به وجود آید، حمایت کشور قدرتمندی همچون انگلیس از کشور بر حق (یهود در) فلسطین است. یهودیان در زیر بال و پر چنین قدرتی می‌توانند رشد کنند و تشکیلات اداری خود را... تاسیس و برنامه‌ی صهیونیستی را اجرا کنند. من مجازم تا در این همایش اعلام کنم که حکومت اعیحضرت پادشاه انگلیس آماده است تا از برنامه‌های ما حمایت کند. این نکته را نیز باید اضافه کنم که انگلیس با هماهنگی قدرت‌های متفق به حمایت از ما برخواهد خواست.» وارد کردن و وادار ساختن آمریکا به جنگ بخش تکمیلی سناریوی صهیونیستی بود که از سوی سازمان جهانی صهیونیسم و بعضی کانونها و اشخاص ذی نفوذ یهودی از جمله برنارد باروخ و دانیال روفو اسحاق اجرا و عملی شد و چرخه‌ی جنگ به طور کامل به نفع صهیونیسم سرعت گرفت.

جنگ جهانی اول چندین بار به دستور سرمایه داران بزرگ بین‌المللی (آتش افروزان اصلی و پشت پردهٔ جنگ) به تعویق افتاده بود. زیرا اگر این جنگ پیش از موعد مقرر شروع می‌شد، کشورهایی که مورد نظر آن‌ها بودند درگیر آن نمی‌شدند. از این رو صاحبان طلا، یعنی اربابان جهان ناچار شدند چندین بار شور و هیجان نظامی را که تبلیغات خود آن‌ها برانگیخته بود فرو بنشانند.

این قبیل افراد با نفوذ، حلقه‌ی وصل انگلستان و امریکا بودند. بنابراین درست زمانی که متفقین تحت فشار فوق العاده قرار گرفتند و با پیشروی آلمانی‌ها در فرانسه، روسیه، دریای سیاه، لهستان و آلبانی در سمت شرق به طور جدی احساس خطر کردند آن‌ها آمریکا را به نفع متفقین به جنگ کشاندند و کفه‌ی جنگ را به نفع متفقین سنگین کردند.

فلسطین از سوی ارتش انگلیس به فرماندهی یک ژنرال یهودی به نام «آلبنی» اشغال شد و اعلامیه‌ی «بالفور» از سوی وزیر امور خارجه وقت بریتانیای کبیر در نوامبر ۱۹۱۷ مبنی بر اعلام موافقت حکومت پادشاهی انگلیس با ایجاد کانون ملی یهود در فلسطین صادر و امپراتوری عثمانی نیز متلاشی گردید. لایحه‌ی قیومت فلسطین از سوی تعدادی صهیونیست تدوین و موافقت قدرت‌های وقت به ویژه آمریکا نیز جلب شد. جامعه‌ی اتفاق ملل که خود ماحصل جنگ جهانی اول بود، برای قانونی نمایش دادن قضیه، لایحه‌ی مزبور را تصویب کرد. سرهبرت سموئیل یهودی که پیش از این وزیر کشور کابینه‌ی بریتانیا بود، به عنوان کمیسر عالی یا فرماندار کل به سرپرستی حکومت فلسطین منصوب و به آن سامانه روانه شد تا مقدمات انتقال و اسکان یهودی‌ها را در فلسطین برای ایجاد دولت یهودی آماده کند. همه‌ی زمینه‌ها و شرایط برای تحقیق آرمان صهیونیسم مبنی بر ایجاد دولت یهودی در فلسطین آماده می‌شد. مشکل و مانع عمدۀی رهبران صهیونیسم و قدرت‌های جهانی حامی آن‌ها به ویژه انگلستان و آمریکا این بود که علیرغم شعارهای صهیونیستی: «فلسطین، سرزمین بی مردم در انتظار مردم بی سرزمین»، مردم اصیل فلسطین و صاحبان و ساکنان اصلی آن که قرون متمامی در آن سرزمین سکونت و ریشه‌ی تاریخی داشتند، در مقابل کوچ نشینان یهود و مهاجمان اشغالگر صهیونیستی به مقاومت و دفاع جانانه از خانه و سرزمین خود برخاستند. عکس العمل شجاعانه و نبرد قهرمانانه و خونین مردم فلسطین در مقابل مهاجمان، مانع پیشروی رهبران و پیشگران اولان صهیونیسم شد. مقاومت تاریخی فلسطینیان چرخه‌ی تکاپوی صهیونی مبنی بر انتقال و اسکان یهودی‌ها اطراف و اکناف جهان در فلسطین را بسیار کند کرده بود. حضور و مقاومت فلسطینیان نه فقط موجب سلب انگیزه‌ی یهودی‌ها برای رفتن به فلسطین شد بلکه بسیاری از آن‌ها، چه آن تعدادی که در کشورهای اسلامی در پناه و سایه‌ی رحمت و رافت مسلمین، در آرامش و آسودگی زندگی می‌کردند و چه آن‌ها که در اروپا و آمریکا در اوج رفاه و امکانات و آزادی قرار داشتند، هیچ کدام میل و علاقه‌ای برای دل کردن از موقعیت و محیط زیست خویش به مقصود رفتن به فلسطین، از خود نشان نمی‌دادند.

بنابراین، باید وضعیت و شرایط جدیدی پیش می‌آمد که موانع موجود را از سر راه برمی‌داشت. علاوه بر این از سوی دیگر در این دوران، به دلیل برتری طلبي و قدرت مداری انصاری یهودی‌ها فضای عمومی اروپا را موجی از انزجار و تنفر علیه یهود فرا گرفته بود. بر اثر شرایط سیاسی و فکری حاکم بر آلمان نیز این امواج به طور روز افزون گسترش و افزایش می‌یافت. چنین شرایط و فضایی کاملاً در جهت عکس برنامه‌ها و اهداف رهبران صهیونیسم و کانون‌های قدرتمند و ذی نفوذ یهودی بود. طرح برپایی جنگ جهانی دوم بهترین و مناسبترین گزینه برای تغییر اوضاع جهانی (چه در میان یهودی‌ها و چه در جوامع غیر یهودی)، در مسیر استراتژی صهیونیسم بود. در خلال سال‌های بین جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸م.) تا شروع جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹م.) سلطه‌ی مالی و نفوذ سیاسی یهود به طور سهمناکی افزایش یافته بود. آلمان تا مدت‌ها پیش از جنگ اول، صحنه‌ی تاخت و تاز آن‌ها بود. سیطره‌ی یهود در آمریکا، انگلستان و فرانسه واضح و بدیهی بود. همان کسانی که طراح و برنامه‌ریز اولین جنگ جهانی بودند، مشغول تهیه‌ی نقشه‌ی جنگ دوم و تدارک برنامه‌های آن شدند.

چرا آلمان؟

جنگ سالاران یهودی، در پس پرده، شرایط و اوضاع را لحظه به لحظه ارزیابی و موقعیت‌ها را بررسی می‌کردند تا آن گاه همه‌ی شرایط مهیا شد. البته فضای تنفر و انزجار از یهود در اروپای تحت سلطه مشهود بود. سران و رهبران صهیونیسم، آلمان نازی و در راس آن هیتلر و دستگاه رایش سوم را منشا و عامل این بیزاری و نفرت در میان مردم آلمان و بلکه کل اروپا قلمداد و معروفی می‌کردند. طی معاهده‌ی «ورساوی»، پس از جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۱۹ م. بخش‌هایی از مناطق متعلق به آلمان به کشور تازه تأسیس لهستان واگذار شده بود. علاوه بر این به آلمان تحمیل کردند که ۱۳۲ میلیارد مارک طلا به عنوان خسارات به طرف مقابل پردازد. آلمانی‌ها نسبت به این معاهده که از جمله نتایج و پیامدهای جنگ اول و دست پخت سرمایه داران یهودی بود به شدت معتبرض و منزجر بودند.

تقریباً همه‌ی مردم آلمان بر این باور بودند که در پیمان ورسای ۱۹۱۹ با کشورشان رفتاری ناعادلانه شده است. پیمان صلح را به این کشور تحمیل کردند. آلمان ناگریز شد غرامت پردازد، اجباراً خلع سلاح گردید، بخشی از خاکش از دست رفت و بخش‌های دیگر آن به اشغال متفقین درآمد و غرور میلشان از بین رفت. تقریباً همه‌ی مردم آلمان خواستار بر هم زدن پیمان ورسای بودند.

آلمان که در نخستین سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ هنوز زیر فشار پیمان ورسای دست و پا می‌زد به ناچار از صلاح اقتصادی بهره برداری کرد و به این ترتیب بر شدت جدایی خود از جهان با «اوتابرکی» که رویدادها بر این کشور تحمیل کرده بودند افزود. زمامداران آلمان در ابتدا با بی میلی دست به این کار زدند. در ژانویه‌ی ۱۹۳۳ که هیتلر به زمامداری آلمان رسید، اوتابرکی را به عنوان خیر مطلق پذیرفت. اوتابرکی راه نیرومند کردن آلمان برای دست یافتن به پیروزی‌های سیاسی بود. با این سیاست توازن قدرت به هم خورده بود. آلمان بر اروپا سایه افکنده بود و ژاپن نیز بر خاور دور.

بعضی نویسنده‌گان و محققان مستقل عقیده دارند؛ هیتلر تنها عاملی نبود که جامعه‌ی جهانی یهود از آن متنفر باشد. آنان بیش از هیتلر از حرکت‌هایی می‌ترسیدند که راه را برای یک فهم و درک جدید در میان ملت‌های اروپا باز می‌کرد. هدف اصلی و عمده‌ی یهود این بود که این دیدگاه، فهم و تمایلات جدید را بی اعتبار سازد و آن‌ها را در چشم بقیه‌ی جهان منفور نماید.

شواهد و دلایل قطعی در دست است که آلمانی‌ها بیش ترین کوشش خود را به کار می‌بردند تا بین نخبگان و برگزیدگان اروپا نوعی همکاری و مشارکت فکری ایجاد نمایند. آنان اعتقاد داشتند اگر توده‌های عظیم اروپا از زیر بار استثمار و بهره کشی نظام سرمایه داری تحت سیطره‌ی یهود خلاص شوند، در آن صورت برای مدتی طولانی صلح برقرار خواهد شد. نخبگان فکری جامعه‌ی آلمان امیدوار بودند بدین ترتیب به صلح و همکاری در بین کشورهای همسایه آلمان دست یابند.

این یک اروپایی جدید در حال ساخته شدن بود و دقیقاً همان چیزی که جامعه‌ی جهانی یهود، باید با هر قیمتی هر چند به بهای به خاک کشاندن تمدن مسیحی اروپا از ایجاد آن جلوگیری می‌کرد. زیرا اگر انجام چنین طرح و نقشه‌ای توفیق می‌یافت از آن پس کشورهای اروپایی یکی پس از دیگری، از سلطه‌ی یهود خارج می‌شد.

در آن سال های قبل از شروع جنگ افکار عمومی اروپا به تدریج نسبت به این واقعیت وقوف پیدا می کرد که نه فقط رسانه های خبری و مطبوعاتی، بنگاه های انتشاراتی، مراکز تولید فیلم، بلکه موسسات بزرگ صنعتی، تولیدی، تجاری و بانک ها در آمریکا و اروپا تحت سلطه های یهودی ها قرار گرفته است. از نظر سازمان ها و کانون های قدرتمند و ذی نفوذ یهود، بخش عمدی این آگاهی و اطلاع رسانی از ناحیه های آلمان هیتلری بود. این روند در اروپا به هیچ وجه به نفع سرمایه سالاران یهودی نبود و باید هر چه زودتر فضای فکری نه اروپا و جهان غرب بلکه دنیا تغییر پیدا می کرد.

«بدین ترتیب بود که یهودیان با تحریف مفاهیم نژادی انحصار گرایانه ی قوم یهود چنین وانمود کردند که آلمانی ها تنها گروهی هستند که مدعی برتری نژاد قوم خود (ژرمن یا در واقع نژاد آریایی) بر سایر ملل و اقوام دنیا می باشند. آنان به مخدوش ساختن تئوری نژاد پرداخته و این مطلب را در آن جا دادند که آلمان می خواهد دنیا را فتح کند.»

آلمانی ها به اشکال مختلف تلاش کردند تا جلوی این قبیل تبلیغات یهودی را بگیرند و واقعیت را آشکار و برای افکار عمومی جهان بر ملاکتند اما به دلیل سیطره ی یهودی ها بر رسانه های گروهی جهان تنها قادر به این کار نبودند.

مسوم ساختن اذهان در مقیاس بسیار وسیع و به طور غول آسا در سطح همه ی جهان اجرا می شد. هنگامی هم که دولت آلمان سعی کرد جلوی این مسائل کذب را در داخل کشور بگیرد بلاfacسله به ظلم و استبداد و دیکتاتوری متهم شد.

همه ی این ها، زمینه های مساعد و بهانه های مناسبی بودند تا توب جنگ در زمین آلمان ها انداخته شود. اردوگاه جنگ افزوزان متشکل از سرمایه داران، سازمان های قدرتمند و اشخاص متنفذ یهودی، به طور نیمه آشکار در اروپا و امریکا برپا شده بود. به طوری که نوشه اند: در خلال سال های پایانی دهه ۱۹۳۰ اردوگاه طرفدار و متمایل به جنگ عملا در اروپا وجود نداشت، بلکه در سوی دیگر افراد جنگ طلب مخالف آلمان، در آمریکا، انگلستان و فرانسه به شدت در تکاپو بودند.

«حزب جنگ» خواهان نبردی دمکراتیک بود و به این خواسته ی خود نیز دست یافت. تمامی یهودی های سازمان یافته ی اروپایی و امریکایی و موارد معدوودی از استثناهای در خور توجه در میان این جنگ جویان، مشخص و متمایز بود.

بی تردید تاریخ رسمی جنگ جهانی دوم با دروغ ها و تحریفات فراوان مخلوط و همراه شده است. هم درباره زمان شروع جنگ و هم در خصوص آغازگر جنگ، حرف های ناگفته و اسناد منتشر نشده ی معتبری وجود دارد. واقعیت آن است که جنگ جهانی دوم از سوی همان صاحبان طلا آغاز شد که جنگ جهانی اول بر پا شده بود. اسناد و مدارک تاریخی معتبر نشان می دهد که آلمان، ایتالیا و ژاپن صرف نظر از امکانات و قلمرو محدود، در مقایسه با چهار غول بزرگ جهان، یعنی ایالات متحده ی آمریکا، امپراتوری بریتانیا، فرانسه با تمام مستعمراتش و اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی بسیار کوچک و ناچیز و به قول بعضی نویسندها و محققان غربی؛ «به منزله کوتوله هایی صرف» به حساب می آمدند. امروز چه کسی به طور جدی می تواند آن گونه که در دادگاه نورنبرگ در سرزمین های مغلوب، از سوی فاتحین جنگ ادعا شده باور کند که این «سه کوتوله هایی» مورد اشاره در خلال دهه ۱۹۳۰ میلادی به طور عمدی و آگاهانه در پی تحریک و برافروختن آتش جنگ جهانی بودند؟

جنگ افروزان در انگلستان

همان گونه که قبل از جنگ جهانی اول افرادی چون برنارد باروخ یهودی از وقوع آن خبر داده بودند و هم او بعدها با نفوذ خود و یاری کسانی چون دانیال روفو اسحاق توانست آمریکا و رئیس جمهور آن کشور را درگیر جنگ کند، در جنگ جهانی دوم نیز اشخاصی چون هوربیلیشاوی یهودی مغربی تبار، وزیر جنگ وقت انگلستان از ماه‌ها قبل، با پیشگویی! در انتظار چنین حادثه‌ای بود. او در مارس ۱۹۳۹ میلادی، یعنی حدود شش ماه قبل از آغاز رسمی جنگ، با طراحی و ارائه‌ی نقشه‌ای به پارلمان انگلستان، آمادگی نظامی انگلیس را برای جنگ بزرگ و اعزام ۱۹ لشکر جنگی، اعلام و با افتخار و غرور تمام از آن یاد کرد. گزارشات و اظهارات هوربیلیشاوی یهودی وزیر جنگ انگلستان، برای بسیاری از نمایندگان پارلمان شگفت آور و سوال انگیز بود؛ زیرا نه صحبت جنگ بود و نه زمزمه‌ای در این باره. وزیر جنگ یهودی انگلستان همه چیز را پیش بینی کرده بود. او با تغییر بسیاری از فرماندهان و روسای عالی رتبه‌ی ارتش انگلیس، هم کیشان و دوستان یهودی خود را جایگزین آن‌ها کرد. بسیاری از مقامات بلند پایه‌ی ارتش از جمله سرسریل دورل رئیس ستاد ارتش با برخی از اقدامات و تمهدات مرموز وادرار به استفاده شد. در راس تجهیزات نظامی یک یهودی به نام مونتگ و در راس پشتیبانی قوا و قشون نظامی، یکی از دوستان یهودی به نام ایزیدور سالمون (سلیمان) منصوب شد.

نیروی هوایی و هوایپیماهای جنگنده تحت ریاست و اداره‌ی سامسون یهودی در آمد. تحرکات بی سابقه‌ی هوربیلیشا وزیر جنگ به قدری مایه‌ی تعجب مردم و بسیاری از مقامات دولتی و نمایندگان مجلس انگلستان شد که فوری او را استیضاح کردند. او با انواع حیل و ترفندها، مجدداً با کسب رای اعتماد به کار خود ادامه داد. او حتی چرچیل را تحت تاثیر و اراده‌ی خود قرار داده بود. در فرانسه نیز وضعیت چندان تفاوتی با انگلستان نداشت. جالب‌تر این که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز چنین اوضاعی حاکم بود. به طوری که تعدادی از فرماندهان کل ارتش سرخ و روسای نیروهای پلیس و افسران بلند پایه، یهودی بودند و یهودی تبار. ایالات متحده‌ی آمریکا نیز وضعیت بهتری نداشت. به خصوص این که در آن کشور شرایط و موقعیت «گذار» ساری و جاری بود. یعنی مرکزیت جهانی صهیونیسم در حال انتقال از انگلستان به آمریکا بود. بنابراین، اوضاع آمریکا بیش از بقیه تحت نفوذ کانون‌های قدرت پس پرده قرار داشت. برپاکنندگان اردوگاه‌های پنهان جنگ در فرانسه و انگلستان با لحظه شماری منتظر فرصت بودند.

تهاجم مرموز

در ۳۰ مارس ۱۹۳۹، حدود پنج ماه قبل از آغاز جنگ چمبرلن ضمانت نامه‌ای به لهستان فرستاد. کلنل یوزف بک وزیر امور خارجه‌ی لهستان این تضمین را پذیرفت. تضمینی که انگلستان به لهستان داد مستقیماً به جنگ در اروپا انجامید. هیتلر صرف نظر از ترس، خشمگین نیز شد. یقیناً لهستانی‌ها فکر می‌کردند که قدرت‌های غربی تضمینی را که داده‌اند محترم خواهند شمرد و در این صورت پیروزی باز هم از آنان خواهد بود. این انگلستان و فرانسه بودند که به این توهمند لهستانی‌ها پر و بال دادند. از این رو دولتمردان انگلیسی و فرانسوی لهستان را به عمد به فاجعه کشاندند.

از سوی دیگر، هم هیتلر و هم زمامداران ژاپن؛ جدا از ریختن طرح یک جنگ جهانی که غالباً به آن متهمنشان می‌کنند یقین داشتند که جنگ جهانی آن‌ها را به خاک سیاه خواهد نشاند. هم هیتلر و هم ژاپنی‌ها در نظر داشتند بدون جنگی تمام عیار به یک رشته منافع کوچک دست یابند. آن‌ها واقعاً به بی‌میلی قدرت‌های جهانی در اقدام به جنگ امید بسته بودند.

این در حالی بود که جنگ سالاران پشت پرده به گونه‌ای دیگر می‌اندیشیدند و برنامه ریزی می‌کردند. در همین وضعیت و شرایط بود که دست‌های نامرئی از آستین بیرون آمد و تهاجم و تجاوز مرموزی از داخل خاک لهستان علیه آلمان در منطقه‌ی مرزی «گلیوبیتس» در ساعت‌هایی ایامداد ۳۱ اوت ۱۹۳۹ آغاز شد که بر اثر آن هزاران آلمانی به طرز وحشتناکی به خاک و خون کشیده شدند. همه منتظر پاسخ هیتلر بودند؛ زیرا او در شرایطی قرار گرفته بود که ناگریز به دفاع و مقابله به مثل بود. همه‌ی نقشه‌ها طبق برنامه اجرا می‌شد.

هیتلر در پاسخ به غرور ملی آلمانی‌ها و در جهت حراست از تمامیت و امنیت کشور، در رایستاگ برای پاسخ‌گویی به آتش دشمن اعلام آمادگی کرد. قوای آلمانی در روز ۳۱ سپتامبر ۱۹۳۹ وارد خاک لهستان شدند و به همین بهانه آغاز جنگ به نام او ثبت و ضبط شد. فرانسه و انگلستان در حال انتظار به فاصله‌ی کمتر از دو روز در سوم سپتامبر، به بهانه‌ی تعهد و پیمان دفاعی با لهستان به آلمان اعلان جنگ دادند. درباره‌ی آمادگی قبلی انگلستان و فرانسه برای جنگ این نکته‌ی شگفت‌انگیز، کافی است که در انگلستان طی چند روز، دو میلیون نفر زن و کودک و سالخورده را از مناطقی که گمان می‌رفت در خطر حملات هوایی قرار دارند به مناطق امن بردنند. فرانسوی‌ها نیز ظرف همین مدت، ۱۱۰ لشکر، ۳۲۸۶ تانک و ۱۶۰۰ توپ آماده کردند.

آمریکا وارد می‌شود

از نظر بریانکنندگان جنگ زمینه برای ورود آمریکا و شوروی (علی‌رغم تفاوت دیدگاه‌ها و ساختار نظامی و سیاسی آن دو کشور) فراهم بود. روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا اگر چه دارای تبار یهودی بود اما از نظر آگاهان به اسرار پشت‌پرده‌ی کاخ سفید، این برنارد باروخ یهودی بود که او را اداره می‌کرد و به طور غیر رسمی رئیس جمهور بود. افراد دیگری چون؛ قاضی سموئیل روزمن، هانری مورگان‌تھو سینیور، قاضی بنیامین ن. کاردوزو، فلیکس فرانکفورتر، آلبرت انسٹیشن و اپنهایمر از جمله یهودیانی بودند که مشاوران غیر رسمی رئیس جمهور در حوزه‌های مختلف و همه خواهان ورود آمریکا به جنگ بودند، آن‌هم علی‌رغم مخالفت ۸۳ درصد مردم آمریکا.

ناگفته نماند که از میان ۷۲ نفر از مشاوران روزولت ۵۳ نفرشان یهودی بودند. فرانکلین روزولت علی‌رغم بی‌طرفی ایالات متحده در جنگ دوم به طور مرموزی قدرت‌های محور را به حمله تحریک می‌کرد. او بدون تصویب کنگره ۵۰ ناوجوه به بریتانیا داد. روزولت همچنین صد‌ها میلیون گلوله مهمات برای بریتانیا فرستاد و به کشتی‌های آمریکایی دستور داد که وارد مناطق جنگی شوند و حتی مهمات زیردریایی آلمان را متصرف شدند، اما آلمانی‌ها از انقام گیری اجتناب می‌کردند زیرا می‌دانستند آن‌چنان که در سال‌های

۱۹۱۷ شاهد آن بودند ورود آمریکا به جنگ همه چیز را به ضرر آن‌ها دگرگون خواهد ساخت. فرانکلین روزولت همانند وودرو ویلسون، مبنای مبارزات انتخاباتی دور دوم خود را بر تعهد به عدم ورود آمریکا به جنگ می‌گذاشت و حتی در یک سخنرانی در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۰ به صراحة خطاب به مردم این کشور اعلام کرد:

«من قبل این را گفته ام اما دوباره و دوباره آن را خواهم گفت: پس از شما قرار نیست که به هیچ جنگی در خارج ایالات متحده فرستاده شوند» علاوه بر این، مطابق نظر خواهی انجام شده توسط موسسه گالوپ، ۸۳ درصد مردم آمریکا مخالف شرکت این کشور در جنگ اروپا بودند. با این حال همان جریان قدرتمند ذی نفوذ که جنگ منافع آن‌ها را تامین می‌کرد با تمام تکاپو در صدد برآمدن تا آمریکا را وارد جنگ کنند. در سال ۱۹۴۰ در سفارت آمریکا در لندن کارمند مسئول رمز به نام تیلر کنت رمز پیام‌های محترمانه‌ای را بین چرچیل و روزولت کشف کرد که از تصمیم روزولت برای شرکت دادن ایالات متحده در جنگ حکایت می‌کرد. کنت تلاش کرد که بخشی از سند را مخفیانه به خارج از سفارت منتقل کند به این امید که زنگ خطر را برای مردم آمریکا به صدا در آورد، اما او دستگیر شد و در طول مدت جنگ در یکی از زندان‌های بریتانیا محبوس ماند. چندی بعد از دستگیری کنت نزدیکترین مشاور روزولت، هری هاپکینز که رابطه‌ای بسیار سری با رئیس جمهور آمریکا داشت و در کاخ سفید زندگی می‌کرد در ژانویه ۱۹۴۱ به ملاقات وینستون چرچیل رفت و گفت: «رئیس جمهور تصمیم گرفته است که ما با هم برنده‌ی جنگ باشیم. مبادا در این مورد دچار اشتباه شوی. او را به اینجا فرستاده است تا به شما بگوییم با هر قیمتی و با هر هزینه‌ای شما را تا پایان کار همراهی خواهد کرد و مهم نیست چه برایش در این راه پیش آید.»

در شوروی، ساختار حاکمیت برخلاف آمریکای کاپیتالیستی، کمونیستی بود اما میزان حضور و نفوذ یهودی‌ها در کرملین فصل مشترکی میان این دو بود که در پس پرده همه‌ی تدبیر و تصمیمات را اتخاذ می‌کرد.

شوری در جنگ

تبليغات و شعارهای فریبنده‌ی کمونیستی مبنی بر «آزادی خلق» و «حکومت کارگران» طی حدود نود سال گذشته این واقعیت را در هاله‌ای از اسرار نگه داشته است که در کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست از پنجاه و نه نفر عضو اصلی، پنجاه و شش نفر یعنی نود و پنج درصد آن‌ها یهودی بودند و برخی دیگر مثل ژوزف استالین اگر چه خود به ظاهر یهودی نبودند اما دارای همسر یهودی بودند. در سال ۱۹۳۶ میلادی یعنی زمان پاکسازی و جابجایی عظیم قومی و نژادی در مناطق مختلف شوروی از مجموعه‌ی جمهوری‌های شوروی، از میان چهل و نه نفری که همگی سمت دبیر کلی حزب کمونیست را به عهده داشتند، چهل و یک نفر یهودی بودند. بر پایه‌ی برخی آمارها چندین سال قبل از آغاز جنگ جهانی دوم (یعنی حدود سال ۱۹۳۳) از میان پانصد و سه نفر حکام ولایات و سرحدات جماهیر شوروی، چهارصد و شش نفر آن‌ها یهودی بودند.

همچنین از میان بیست و سه نفر مقامات محلی مسکو فقط چهار نفر غیر یهودی و بقیه یعنی نوزده نفر یهودی بودند. همچنین در سال ۱۹۴۱، یعنی در خلال جنگ جهانی دوم، مقامات و فرماندهان ارتشهای اروپایی هنگام گذر از مرزهای سوری با مشاهده‌ی چنین واقعیت‌ها و مواردی نسبت به ماهیت یهودی حکومت سوری دچار شوک می‌شدند. از مرز لهستان به این طرف در تمام ولایات تا استالینگراد یهودی‌ها به طور انحصاری رهبری و اداره‌ی شهرها را در دست داشتند. کمیسرهای مسئول مزارع اشتراکی و فرماندهان نیروهای پلیس عمدتاً یهودی بودند. تمام فرماندهان و افسران پلیس مخفی و مقامات رهبری سوری که توسط آلمانی‌ها دستگیر می‌شدند عمدتاً به این قوم تعلق داشتند.

با استناد به این واقعیت‌ها به خوبی می‌توان استدلال کرد که چرا فرانسه و انگلستان در روز سوم سپتامبر ۱۹۳۹ یعنی کمتر از دو روز بعد از عکس العمل آلمان هیتلری به بهانه پیمان دفاعی یا مرزی با لهستان، به آلمان اعلام جنگ دادند، اما وقتی اتحاد جماهیری سوسیالیستی سوری در هفدهم سپتامبر ۱۹۳۹ یعنی دو هفته بعد، به لهستان تجاوز نمود و بخش وسیعی از خاک آن کشور را به اشغال خود درآورد و کشتار فراوانی مرتكب شد، این دو کشور نه تنها سکوت کردند بلکه با اقدامات روس‌ها همراهی کرده و موافقت نشان دادند و حتی روس‌ها در جهت مشترک متفقین، هم پیمان انگلستان، فرانسه و آمریکا به نبرد ادامه دادند. همکاری و همسویی آمریکا و سوری گذاشت. تحت پوشش «وام و اجاره» سوری ۱۴۰۰۰ هواپیما، تقریباً نیم میلیون دستگاه تانک، کامیون و سایر وسایط نقلیه و بیش از ۴۰۰ کشتی جنگی دریافت کرد. بدون تزریق این همه وسائل و اجنباس، توانایی روس‌ها در پس زدن ارتش آلمان از خاکشان مورد تردید است. همه‌ی این کمک‌ها زیر نظر مشاور ارشد فرانکلین روزولت، هری هاپکینز انجام می‌شد. پس از جنگ دو کمیسیون متشکل از اعضای کنگره به بررسی اسناد و مدارکی پرداختند که حاکی از آن بود؛ وی مواد هسته‌ای و نقشه‌های سرقت شده بمب اتمی نیز به روس‌ها داده است.

در آن سوی درگیری آدولف هیتلر به صراحة اعلام کرد که بانکداران و سرمایه داران یهودی در عرصه‌ی جهانی، آتش افروز اصلی جنگ جهانی دوم هستند. او با اشاره به سلطه‌ی انحصاری یهود بر مطبوعات، سینما، تبلیغات رادیویی، تئاتر، ادبیات و نیز اقتصاد اروپا، شگردها و اهرم‌های قدرت آنان را برای تعقیب یک کارزار ایدزایی در بعضی کشورهای جهان و رمز موفقیت آن‌ها را در ایجاد یک کشمکش و درگیری جهانی کاملاً پوج اما سودمند برای منافع یهود بین الملل آشکار و افشا کرد. او در سخنرانی ۳۰ ژانویه ۱۹۳۹ در رایشتاگ ضمن هشدار به جنگ افزود:

«اگر محافل مالی بین المللی یهودی در داخل و خارج اروپا می‌باشد موفق شوند مردمان را به یک جنگ جهانی دیگر بکشانند، نتیجه‌ی آن نه بشویک سازی کره‌ی زمین و به همراه آن پیروزی یهودیت (همانند جنگ اول)، بلکه نابودی خود آن‌ها در اروپا خواهد بود... زیرا دوره‌ای که مردمان غیر یهودی، بی دفاع تسليم تبلیغات آن‌ها می‌شند گذشته است.»

اسناد و منابع تاریخی مربوط به جنگ جهانی دوم حکایت از آن دارند که مردم آلمان و مقامات بلند پایه آن کشور هیچ گونه تمایل و علاقه‌ای برای چنین جنگی نداشتند. برای نمونه به دنبال شکست لهستان، هیتلر در ششم اکتبر ۱۹۳۹ (یعنی ۳۴ روز پس از شروع

(رسمی جنگ) در پارلمان آلمان اعلام کرد که مشتاق برقراری صلح است. هیتلر در این سخنرانی به صراحت گفت که نسبت به فرانسه هیچ ادعایی ندارد و با انگلستان نیز خواهان روابط دوستانه است. او همچنین اظهار داشت از هر کنفرانسی برای بحث و مذاکره استقبال خواهد کرد. دولت های انگلستان و فرانسه پس از اندکی درنگ، پیشنهاد هیتلر را عملاً رد کردند.

چندی بعد هیتلر نماینده‌ی مخصوص خود را برای مذاکره و ارایه‌ی پیشنهاد صلح نزد انگلیسی‌ها فرستاد. تاریخ نگاران از این رویداد به عنوان یک واقعه‌ی بسیار شگفت‌انگیزی یاد کرده‌اند که رشته وقایع را از هم گسیخت و چندی روزی همه را گیج کرد: در دهم ماه مه ۱۹۴۱ رودلف هس در مقام نماینده‌ی پیشوای اسکاتلندي از هوایپما فرود آمد. او به عنوان سفیر صلح آمده بود، اطمینان داشت که نیروهای ضد چرچیل تحت رهبری دوک همیلتون، مشتاقانه شاخه‌ی زیتون او را خواهند پذیرفت. دوک اکنون با رتبه‌ی افسری در نیروی هوایی سلطنتی خدمت می‌کرد، پاسخی به خواسته‌ی هس نداد. چرچیل ابتدا داستان ورود هس را باور نمی‌کرد. هس همان حرف‌های قدیمی را تکرار کرد که غالباً خود هیتلر نیز تکرار می‌کرد که آلمان و انگلستان دلیلی برای جنگیدن ندارند. هس را جدی نگرفتند و با او چون یک اسیر جنگی رفتار کردند. بعدها به عنوان جنایتکار جنگی محکوم شد. جنایت واقیعش پیشنهاد صلح میان انگلستان و آلمان بود.

اشاره به این مباحث و استناد از آن حیث ضروری بود که زمینه‌های بروز جنگ جهانی دوم، برنامه‌ریزان پس پرده و ماهیت آن‌ها و نیز بعضی مسائل پیرامونی آن دوران، حداقل تا حدودی برای خوانندگان روشن شود. زیرا بدون تبیین قضایای مورد اشاره، ورود ناگهانی به مقوله‌ی هولوکاست یا پیامدها و حوادث دیگر ناشی از آن، سوال‌ها و ابهامات فراوان در ذهن مخاطب به جای می‌گذاشت.

ماجرایی به نام هولوکاست

بحث درباره‌ی هولوکاست یا شوآ یعنی همان داستان کشتار شش میلیون یهودی توسط آلمان نازی در اتاق‌های گاز و کوره‌های آدم سوزی حداقل از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون طی شصت سال گذشته همواره تکرار شده است. در صدها عنوان کتاب تاریخی یا داستانی، صدھا فیلم سینمایی و سریال تلویزیونی به طور هماهنگ به این مساله پرداخته شده است. تبلیغ و تکرار این موضوع از طریق رسانه‌های جهانی و ثبت و ضبط آن در تاریخ و منابع رسمی جهان، گنجاندن آن در مواد درسی و تدریس آن در مدارس و دانشگاه‌های اروپا و آمریکا، ایجاد موزه‌ها و بنای‌های یادبود در این خصوص و بازدید برنامه‌ریزی شده میلیون‌ها کودک، نوجوان و جوان آمریکایی و اروپایی از این اماکن سبب شده تا عموم افراد مساله‌ی مذبور را یک واقیت مسلم تاریخی پنداشند... در ایران نیز سایر سایه‌های همان تبلیغات غربی و صهیونی، فراوان مشاهده شده و می‌شود. این تبلیغات در جامعه‌ی ما تا حدود زیادی تاثیر داشته است.

تاثیر روانی تبلیغات مذبور چنان بوده که در مخیله عموم مردم، جنگ جهانی دوم مساوی است با هیتلر، آلمان نازی و موضوع کشتار یهودی‌ها. به گفته‌ی یک محقق برجسته‌ی فرانسوی مردم عموماً گمان می‌کنند که اتاق‌های گاز هیتلری (کشتار یهودی‌ها) واقعیت

داشته و هزاران دلیل، مدرک و سند در این مورد وجود دارد. با این حال با مطالعه و بررسی این دلایل و مدارک ثابت می‌گردد که این گمان‌ها هیچ پایه و اساسی در اثبات هولوکاست ندارند.

در چنین شرایط و فضای سیاسی و روانی، افشاء اسرار پس پرده‌ی جنگ جهانی دوم اثبات واقعیت‌های ناگفته و اثبات تحریفات و دروغ‌های بزرگ تاریخی تا حدودی دشوار است.

تردیدی نیست که طرفین در گیر جنگ جهانی دوم (مانند همه‌ی جنگ‌های عالم) اردوگاه‌هایی برای نگهداری اسیران در قلمرو خود داشتند. اسیران اردوگاه‌های آلمان نیز شامل همه‌ی گروه‌ها، اقوام، نژادها، ملت‌ها و طوایف در گیر در جنگ بودند. برخلاف ادعاهای تبایغات رایج این موضوع امروز به خوبی اثبات گردیده که آلمان نازی به رهبری آدولف هیتلر و مقامات بلند پایه‌ی آن کشور، علی‌رغم نفرتی که از یهود وجود داشت هیچ طرح و برنامه‌ی مدون و مشخصی برای نابودی ملت یا قومی از جمله یهود نداشتند.

یافته‌های تحقیقاتی حکایت از آن دارند که در خلال جنگ سران آلمان تصمیم گرفتند در صورت پیروزی و اتمام جنگ یهودی‌ها را به ماداگاسکار منتقل کنند و مهاجرت دهند. لیکن با پیشروی نیروهای آلمانی در سرزمین شوروی آن‌ها در برنامه‌ی خود تجدید نظر کردند و به جای ماداگاسکار عبارت شرق را به کار برdenد. در ژانویه ۱۹۴۲ رینهارد هیدریش رئیس گشتاپو به مقامات برلین خبر داد که پیشوا انتقال تمامی یهودیان به جانب سرزمین‌های شرق را تصمیم گرفته است و به این ترتیب این برنامه را جایگزین مهاجرت دادن آنان به ماورای دریاها که پیش از این طرح ریزی شده بود کرده است.

در سند دیگری به برنامه‌ی اسکان یهودیان در یک سرزمین واحد، چنین اشاره شده است: در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۰ هیدریش به ریبن تروپ خبر داد که میل دارد هر چه زودتر راه حل نهایی را عملی نماید: «در اثر حضور فعلی حدود سه میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر یهودی در سرزمین‌هایی که امروز تحت حاکمیت آلمان قرار دارند، مساله‌ی فراگیری مطرح می‌گردد؛ این مساله را دیگر نمی‌توان به وسیله‌ی مهاجرت حل کرد؛ زین پس، یک راه حل نهایی سرزمینی ضرورت می‌یابد. در همان دوره هیملر گزارشی خطاب به هیتلر فرستاد که در آن چنین نتیجه گیری شده بود: «امیدوارم که به لطف مهاجرت تمامی یهودیان به جانب آفریقا یا در یک مستعمره، مساله‌ی یهود به صورت قطعی و نهایی حل گردد.» هیتلر با این پیشنهاد موافقت کرد؛ در روز ۱۰ فوریه ۱۹۴۲، Rademacher مسئول «آلمان III» در وزارت امور خارجه در یک نامه‌ی رسمی نوشت: «در این فاصله، جنگ با اتحاد شوروی به ما امکان داده است که سرزمین‌های جدیدی را برای راه حل نهایی در اختیار داشته باشیم. در نتیجه پیشوا تصمیم گرفته است که یهودیان را نه به سوی ماداگاسکار، بلکه به جانب شرق روانه کند.»

این مساله هم در خلال محاکمه‌ی سران و مقامات بلند پایه و نیز افسران اسیر آن کشور در دادگاه نورنبرگ و هم پس از بازخوانی و انتشار پاره‌ای مدارک و اسناد بایگانی شده‌ی آرشیوهای محramانه‌ی جنگ جهانی دوم و اظهارات شاهدان و بازماندگان اردوگاه‌ها ثابت شده است. حتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جریان بررسی اسناد آرشیوهای محramانه‌ی کرملین، خاطرات ۷۵ هزار صفحه‌ای جوزف گوبنر وزیر تبلیغات آلمان نازی، بازیابی شد و دیوید ایروینگ پژوهشگر برجسته‌ی انگلیسی پس از مطالعه، بررسی و ویرایش، نسبت به انتشار آن اقدام کرد. اما گروه‌های فشار یهودی و کانون‌های قدرتمند صهیونی غرب با حملات همه‌جانبه

به ناشر آمریکایی کتاب و ویراستار آن تبلیغات وسیعی در جهان به راه انداختند و این اقدام علمی-پژوهشی را یک حرکت آنتی سمیتیستی (ضد یهودی) قلمداد کردند. یادداشت‌های روزانه‌ی گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر از جمله صدھا مدرک و شاهد معتبر و مستند کاملاً در تضاد با ادعای صهیونیست‌ها مبنی بر کشتار برنامه ریزی شده‌ی یهودی‌ها در اردوگاه‌های آلمانی است.

در همین مدارک و شواهد معتبر و متقن مشابه دیگری که در تکذیب و افشاری ماجراهی هولوکاست تاکنون از سوی برخی نویسندهان، محققان و مورخان منتشر شده است، هر کدام به نحوی از سوی کانون‌های ذی نفوذ یهودی در آمریکا و اروپا توقيف و جمع آوری شده و با نویسندهان و انتشاردهنهان آن‌ها برخوردهای شدید سیاسی و قضایی صورت گرفته است.

تکاپو برای مهار تیفوس

درباره‌ی زمان و چگونگی پیدایی ماجراهی هولوکاست، اسناد و یادداشت‌های به جامانده‌ی موجود و معتبر حکایت از آن دارند که در اواسط سال ۱۹۴۲ میلادی، بیماری تیفوس در بعضی اردوگاه‌ها متعلق به آلمان از جمله اردوگاه «آشویتس» در لهستان و حتی داخل شهر شیوع یافته بود. خاطرات روزانه‌ی دکتر یوهان پل کرم پزشک وقت اردوگاه در همان سال به صراحت گویای این واقعیت است. به طوری که نوشه اند: بیماری تیفوس حتی قبل از جنگ، به صورت مخفی و اعلان نشده در شوروی وجود داشت. این بیماری در همان زمان در اروپای مرکزی نیز مشاهده شده بود. آمریکایی‌ها در سال ۱۹۴۳ میلادی در جنوب ایتالیا برای مهار بیماری تیفوس دچار بحران و مشکل شدند. حتی در آخرین ماه‌های جنگ، در سال ۱۹۴۵ یک اپیدمی در اردوگاه برگن-بلسن شیوع یافت به طوری که آلمانی‌ها قادر به مهار آن نبودند. البته در آن زمان اوضاع عمومی آلمان بسیار از هم پاشیده، اسفبار و غم انگیز بود. هیچ گونه مواد غذایی و دارویی به اردوگاه‌ها نمی‌رسید. نیروی هوایی متفقین از ماه‌ها قبل، راه‌ها، جاده‌ها و مسیرهای قطار (راه آهن) را بمباران می‌کرد. صحنه‌های وحشتناکی که انگلیسی‌ها پس از دستیابی به اردوگاه‌ها دیدند، مربوط به شیوع تیفوس بود. آلمانی‌ها نیز از این امر مستثنی نبودند. بنابراین اقدامات شدیدی برای فرنطنینه‌ی محل صورت گرفته بود. در شهر آشویتس در برخی کوچه‌ها مردم به کلی در اثر ابتلا به بیماری تیفوس هلاک شده بودند.

منابع معتبر و مستقل حکایت از آن دارند که آلمانی‌ها برای مهار بیماری تیفوس در اردوگاه‌های خود، اگر چه به دلیل محاصره‌ی زمینی و هوایی از سوی متفقین با انواع و اقسام کمبود امکانات و محدودیت‌ها مواجه بودند با این حال با اتخاذ برخی تدابیر و تمهیدات تلاش می‌کردند حتی المقدور این بیماری مهلک و مسری را مهار کنند و از بین بیرند. از جمله تمهیدات، استفاده از برخی مواد ضد عفونی کننده از قبیل زیکلون برای از بین بردن حشرات ناقل بیماری و پاکسازی و سالم سازی محیط اردوگاه‌ها و بلوک‌ها بود. بر اساس مدارکی که بعدها بعضی محققان در همان سال‌های اولیه‌ی پس از پایان جنگ، در آرشیو دادگاه نورنبرگ به دست آورده‌اند این مساله ثابت شده است که آلمانی‌ها نه فقط اردوگاه‌های اسیران، بلکه ساختمان‌های نظامی و غیر نظامی، آپارتمان‌ها و سرباز خانه‌های خود را نیز از این طریق پاکسازی و سالم سازی می‌کردند.

عکس هایی که از سوی متفقین از افراد و اجساد این اردوگاه ها تهیه و منتشر شد مربوط به ضعف و لاغری ناشی از تیفوس بود و کشتاری در میان نبود. انگلیسی ها خود نیز در مهار آن دچار مشکلات بسیار شدند، آن چنان که بسیاری از اسیران می مردند. بنابراین، آلمانی ها و انگلیسی ها نبودند که در برگن-بلسن می کشتند بلکه این تیفوس بود که کشتار می کرد. البته بیماری های واگیر و مسری دیگری نیز وجود داشتند که هم‌مان شایع می شدند و سو تغذیه نیز عامل دیگری در شیوع آن ها بود.

البته نه فقط اسیران بعضی اردوگاه ها، بلکه حتی مقامات و مسئولان و دست اندکاران آلمانی اردوگاه ها و حتی پزشکان نیز قربانی این بیماری بودند.

زمانی که آلمان در واپسین مراحل پایداری قرار داشت دیگر نمی توانست در برابر سیل آوارگان بخش شرقی سرزمین خود که به دلیل تهاجم شوروی به صورت گروه های میلیونی از راه می رسیدند مقاومت کند و از عهده‌ی آن ها برآید. این کشور حتی قادر نبود برای ارتش خود امکانات لازم فراهم و برای مردم عادی مواد غذایی مورد نیاز را تامین کند. بنابراین هیملر به افسران آلمانی اجازه داد با متفقین و به ویژه با انگلیسی ها تماس برقرار کنند و به آن ها هشدار دهنده که در جریان پیشروی خودشان به سوی ورطه‌ی خطرناکی از بیماری های عفونی و مسری روی می آورند.

پس از این اقدام مذاکراتی میان طرفین صورت گرفت و به این ترتیب در اطراف اردوگاه برگن-بلسن در منطقه‌ی وسیعی آتش بس اعلام شد.

اسناد و اطلاعات موجود گویای این واقعیت است که انگلیسی ها و فرماندهان و مقامات مسئول در جبهه‌ی متفقین به خوبی از ماجراهای بیماری مهلك تیفوس در اردوگاه های آلمان که موجب کشتار وسیعی شده بود، اطلاعات کافی داشتند.

آن گونه که محققان و مورخان نیز تصریح کرده اند؛ شبکه های صهیونی پس از جنگ، از طریق نفوذ و سلطه‌ی خود بر محافل سیاسی و مراکز آرشیوی غرب، نه تنها بر واقعیت های گفته شده سرپوش گذارند، بلکه از موضوع استفاده از زیکلون به منظور ضد عفونی بلوک های اردوگاه ها در جهت مبارزه و مقابله با بیماری تیفوس سو استفاده کرده و از آن به عنوان کشتار اسرای جنگی و یا یهودیان به وسیله‌ی «اتاق های گاز» یاد کردن.

همچنین سوزاندن اجساد مردگان و قربانیان بیماری تیفوس و نیز البسه و اشیای متعلق به آن ها، تنها روش علمی تجویز شده‌ی موثر آن زمان بود که می توانست از سرایت بیشتر بیماری جلوگیری نماید.

بنابراین، امکنی که بعدها از سوی کانون های صهیونیستی و مراکز تبلیغاتی غرب به کوره های آدم سوزی معروف شد، در واقع همان مکان ها یا مرده سوز خانه هایی بودند که آلمانی ها برای پیش گیری از سرایت بیماری تیفوس تدارک دیده بودند.

البته داستان اتاق های گاز فرضیه ها و پرسشن های علمی خاص خود را دارد. به عقیده‌ی کارشناسان عالی رتبه در این موضوع اگر در خصوص اتاق های گاز با شما صحبت کردن، بپرسید: «یک اتاق گاز چیست؟»، «چگونه جایی است؟»، «از چه نوع گازی در آن استفاده می کنند؟»، «چگونه گاز را در آن وارد می کنند؟» و به خصوص سوال کنید: «چگونه می توان برای خارج کردن اجساد به اتاق های گاز

وارد شد؟» باید به محل رفت و اتاق های گاز را از نزدیک دید؛ یا حداقل آثار بازمانده و خرابه های آن را مشاهده کرد. باید چشم ها را باز کرد، عکس گرفت و اندازه گیری نمود. باید اسنادی نظیر نقشه ها، دستورات، صورت هزینه ها را بررسی کرد. از سازندگان آن سوال کرد و کتاب های تخصصی در مورد گازهای مختلف را مطالعه کرد. باید به ابزار و وسایل مورد استفاده نظیر کوره های سوزاندن اجساد توجه کرد.

افشای تدریجی این واقعیت‌ها از سوی بعضی نویسندها، مورخان و محققان مستقل غرب، نویسنده‌گان و مورخان وابسته به اردوگاه‌ها، متفقین و کانون‌های یهودی را در عرصه‌ی جهانی رسوا و شرمنده کرد؛ به طوری که تعدادی از آن‌ها با اعتراف به بخش‌هایی از واقعیت‌های مزبور در صدد تبرئه و تطهیر خود اقدام کردند.

در اوت ۱۹۶۰ اتفاق عجیبی رخ داد. در این هفته نامه‌ی آلمانی «دی سایت» با چاپ مقاله‌ای به قلم دکتر مارتین بروتزر اسپو انستیتو تاریخ معاصر مونیخ تحت عنوان «عدم وقوع کشتار با گاز در داخائو» اقدام کرد. وی که یک ضد نازی متعصب است پیش از این با انتشار خاطرات ادعایی (منتسب) به رُدُلف هس، یکی از سه فرمانده اردوگاه آشویتس، به شهرت رسیده بود. وی در سال ۱۹۷۲ نیز به سمت مدیر انستیتو تاریخ معاصر مونیخ انتخاب شد.

مارتین بروتزات در نوشته‌ای برای هفته‌نامه‌ی آلمانی مورد اشاره به صراحةً اعلام کرد: «هرگز اتاق گازی برای کشتار انسان‌ها، نه در داخائو و نه در هیچ یک از اردوگاه‌های رایش سابق وجود نداشته است»

در همان ایام یک ژنرال آمریکایی به نام اوونزاین اعلام کرده بود که اتاق گاز ادعایی در اردوگاه داخائو یک اتاق دوش ساده‌ی بیش نبوده است. وی در عین حال گفته بود که کوره‌ی آدم سوزی اردوگاه داخائو که در معرض بازدید عموم قرار داده اند نیز نه از سوی نازی‌ها، بلکه توسط زندانیان اس اس (نظمیان اسیر آلمانی در دست متفقین) و به دستور زندانیان آمریکایی ساخته شده اند.

انکار شاهدان

اسناد و مدارک موجود امروز به خوبی ثابت می کند که چیزی به نام اتاق های گاز در اردوگاه های رایش سوم از آغاز تا پایان جنگ، هیچ گاه در هیچ اردوگاهی مشاهده نشده و واقعیت نداشته است. هیچ یک از اسیران آن اردوگاه ها یا نمایندگان صلیب سرخ که در داخل آن ها رفت و آمد داشتند هیچ گاه سخنی در این خصوص اظهار نکرده اند. حتی آن تعداد از اسیرانی که در خلال جنگ و یا پس از آن از اردوگاه های آلمان خارج شدند عموماً به صراحة اعتراف کرده اند که چیزی به نام اتاق های گاز برای کشتار اسیران نه شنیده و نه مشاهده کرده اند. بنابراین داستان مزبور پس از جنگ آن هم در خارج از اردوگاه ها و بلکه خارج از کشور آلمان ساخته و پرداخته شد.

آیزایابرلین یهودی که او را از نمونه های برجسته ی فیلسوفان آکسفوردی معرفی کرده اند به صراحة گفته است که با همه ی ارتباطات داخلی و خارجی با اشخاص و محافل مختلف سیاسی، فرهنگی، علمی و خبری، هیچ اطلاعاتی در این خصوص در آن زمان وجود نداشته و چنین موضوعی مطرح نبوده است.

نکته ی قابل توجه این که آیزایابرلین در آن زمان نه یک شهروند معمولی یهودی بلکه مامور تبلیغات وزارت امور خارجه ی انگلیس و گزارشگر سیاسی سفارتخانه ی بریتانیا بود که با شخصیت های مختلف سیاسی و اطلاعاتی انگلیسی و آمریکایی و نیز دیپلمات ها ارتباط داشت. ثانیا او در سال ۱۹۸۸ در ۷۹ سالگی یعنی ۴۳ سال پس از پایان جنگ با فرضیه ی هولوکاست موافقت نشان می دهد.

نمونه ی جالب دیگر در این باره اعترافات امانوئل لویناس یهودی استاد فلسفه ی دانشگاه سوربن فرانسه است. لویناس پیش از شروع جنگ جهانی دوم به عنوان مترجم روسی و آلمانی به خدمت ارتش فرانسه در آمد و پس از شکست فرانسه در سال ۱۹۳۹ در شهر رن به زندان افتاد و به آلمان منتقل شد. لویناس درباره ی دوران زندگی و اسارت خود در اردگاه های آلمانی چنین اعتراف می کند: «من وضعیت بسیار خوبی داشتم چون آلمانی ها می دانستند که یهودی هستم اما او نیفورم ارتش فرانسه مرا از مرگ نجات داد. سربازان یهودی را از سربازان فرانسه جدا نگه می داشتند، اما با این همه از مقررات کنوانسیون ژنو بهره مند می شدیم. من در اردوگاهی در هانور بودم. آن ها مرا به خاطر این که یهودی بودم آزار نمی دادند اما تمام روز ناجار بودیم در جنگل کار کنیم. مثل بقیه ی زندانی ها فقط حق دریافت بسته و نامه داشتیم. کتاب هم به دستم می رسید. هگل، پروسی و روسو را نیز خواندم، وضعیت ایده آل نبود اما قابل تحمل بود. به هر تقدیر وقت را تلف نکردم.»

یادداشت های لویناس نشان میدهد که نه تنها در زندان به عنوان یهودی با او بد رفتاری نشده بلکه از بیرون اردوگاه برای او و دیگر زندانیان نامه، بسته و هدایایی چون کتاب ارسال شده و به دست آن ها رسیده است. آن ها حتی فرصت کافی برای مطالعه و فعالیت های جنبی داشته اند. بر مبنای آن خشونت و قساوتی که تبلیغات صهیونیستی و غربی به آلمان نازی نسبت داده و در اذهان و باور عمومی القا کرده اند، تصور اولیه و آنی این است که فردی چون لویناس یهودی که لباس نظامی دشمن را نیز بر تن داشت، در همان زمان اولیه ی دستگیری و یا اسارت، باید از سوی نظامیان آلمانی تیر باران می شد، اما واقعیت عکس آن را نشان میدهد. حتی وقتی از لویناس درباره ی مساله ی کوره های آدم سوزی و کشتار یهودی ها در اردوگاه های آلمانی پرسش می شود که: «احساس شما در آن زمان اسارت در مورد سفاکی نازی ها در اردوگاه های اسرائیل چه بود؟» چنین پاسخ می دهد:

«در زندان هیچ از این ها را نمیدانستیم. بعدها بود که فهمیدم. قابل تصور نبود؛ حتی برای اسرائیل جنگی. (...) هر چند با ما بدرفتاری می کردند اما به عنوان سرباز، قوانین بین المللی از ما حمایت می کرد.»

نمونه ی معروف دیگر اسرائیل شاهاك نویسنده و حقوقدان معروف یهودی-اسرائیلی است. بر اساس زندگینامه ی اسرائیل شاهاك، او در ورشو پایتخت لهستان به دنیا آمد و از پایان سال ۱۹۳۹ تا آوریل ۱۹۴۳ در ورشو زندگی کرد. از آوریل ۱۹۴۳ تا پایان ژوئن ۱۹۴۳ در اردوگاه اسارت «پونیاتوو» (در لهستان) و در یک مخفیگاه در ورشو به سر برداشت شد. سپس از پایان ژوئن ۱۹۴۳ تا آوریل ۱۹۴۵ در اردوگاه برگن-بلسن اسیر آلمانی ها بود.

اسرائیل شاهک نیز پس از جنگ در کمال صحبت و سلامت چون بسیاری از هم کیشان یهودی به زندگی ادامه می دهد و پس از چندی به فلسطین اشغالی کوچ می کند. او در سال ۱۹۸۶ م. پس از سالها فعالیت در دانشگاه عبری اورشلیم (بیت المقدس) بازنشسته می شود و هم اکنون از طریق نویسنده‌گی و کالت دوران بازنشستگی خود را سپری می کند. این نمونه‌ها و شواهد زنده کاملاً در تعارض و تضاد با تبلیغات شایع و ادعاهای رایج غربی-صهیونی، مبنی بر کشتار یهودی‌ها در اردوگاه‌های آلمان نازی است.

در این باره اسناد و اعترافات فراوان دیگری نیز وجود دارد که به عنوان نمونه تنها به یک مورد دیگر اکتفا می شود. اسقف یوهان نویهوزلر که به عنوان زندانی شماره ۲۶۶۸۰ اردوگاه داخائو (منطقه‌ای در ۱۳ کیلومتری شمال غربی مونیخ) معرفی شده، علی‌رغم اشاره به قساوت و خشونت نازی‌ها طبق سنت رایج در نظام تبلیغاتی غربی و صهیونیستی، طی یک اعتراف در ۱۷ ژوئن ۱۹۶۰ هر چند زندان داخائو را یک ماتمکده معرفی می کند اما به صراحةً می‌گوید که هیچ کس درباره‌ی واقعیت‌های داخل آن چیزی نمیدانسته است:

«هیچ کس، حتی آن‌هایی که از اولین روز افتتاح داخائو تا آخرین روز آن در این ماتمکده به سر برده‌اند نمی‌دانند حقیقت زندان داخائو چه بود و نمیتوانند به طور کامل بگویند در زندان داخائو چه می‌گذشت.»

او در ادامه چنین می‌افزاید: «روز ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱ مرا به زندان داخائو انتقال دادند و تا روز ۲۴ آوریل ۱۹۴۵ در آن‌جا به سر بردم (...). چون از سایر زندانیان جدا بودم نمیدانستم در آن جهنم چه می‌گذرد.»

این زندانی اردوگاه داخائو اگر چه با استناد به نوشته‌های دیگران و منابع تکراری و رایج غربی و صهیونیستی مدافعانه هولوکاست سعی کرده تا جنایت نازی‌ها را افشا و قساوت و بی‌رحمی آلمانی‌ها را در نوشته‌ی خود آشکار و برملا سازد؛ اما هر کجا به خاطرات، دیده‌ها و مشاهدات شخصی خود در اردوگاه داخائو استناد و مراجعه می‌کند، نه تنها رنگ و بویی از کشتار و جنایت مشاهده و معلوم نمی‌شود بلکه نکات مثبت فراوانی نیز از اردوگاه‌های آلمانی به چشم می‌خورد. برای مثال او از رفتار و برخورد خوب یکی از فرماندهان هیتلری چنین یاد می‌کند:

«در اینجا ناگریزم از یکی از فرماندهان (نازی) یادی کنم. نامش وايس بود. این مرد ثابت کرد که گاه بین این فرماندهان انسانهای هم پیدا می‌شوند. او تغییرات زیادی در اردوگاه داد و مراقب بود دستوراتش مو به مو اجرا شود. وايس شدیداً جلوی تنبیهات بدنی را گرفته بود و به روسای بخش‌ها اجازه‌ی اعمال این نوع تنبیهات را نمی‌داد. شخصاً به جرائم و گزارش‌های واصله رسیدگی و میزان و نوع تنبیه را تعیین می‌کرد و در مراسم اجرای تنبیهات حاضر می‌شد. نظارت می‌کرد تا در اجرای تنبیهات نظرات شخصی اعمال نشود. تراشیدن سر زندانیان را موقوف کرد و (...). برای این که نیروی جسمانی و میزان مقاومت زندانیانی که در کارخانه‌های مهمات سازی کار می‌کردند تقویت شود، دستور داد غذای آن‌ها را بسته بندی کنند و در کارگاه‌ها تحویل دهند... اغلب به ما زندانیان مخصوص علاقه و توجه زیادی مبذول می‌داشت و احتیاجات گوناگون ما را برآورده می‌کرد.»

اسقف یوهان نویهویزلر به عنوان زندانی شماره ۵۶۶۸۰ داخائو با اشاره به خاطرات و مشاهدات خود نه فقط از آشپزخانه ای با جدیدترین وسایل در داخائو بلکه از وسایل مدرن، بهداری و بخش دندانپزشکی و حتی کتابخانه ای ابناشته از کتاب های مختلف اردوگاه یاد می کند و می افزاید: «پس از سال ۱۹۴۱ به تدریج به زندانیان اجازه دادند با شرایطی در ساعت استراحت از کتابخانه استفاده کنند.»

به هر روی آن تعداد از افراد مشهور و سرشناس حتی یهودی که خود را اسیر یا زندانی اردوگاه های آلمانی معرفی کرده اند، جملگی اعتراف کرده اند: در طول مدت اسارت هیچ گونه خبر یا اطلاعاتی درخصوص کشتار انسان ها در این اردوگاه نه داشته اند و نه شنیده اند. همان گونه که روبر فوریسون نیز اظهار داشت:

«سال ها، اما بیهوده به دنبال فقط یک بازمانده از بازماندگان اردوگاه های جنگ بودم که به چشم خود اتاق های گاز را دیده باشد... به حتی یک مدرک راضی بودم اما همین یک مدرک را نیافتم.»

علاوه بر این از میان آن همه شهر وندان آلمانی از اقوام و طوایف مختلف و نیز از میان آن همه سربازان، افسران و فرماندهان نظامی آلمان که بعضی از آن ها در داخل اردوگاه های اسیران نیز وظایف و مسئولیت هایی را عهده دار بودند، هیچ کدام حتی یک نفر تاکنون پیدا نشده است که اتاق های گاز ادعایی را با چشم خود دیده یا اطلاعات و خبری درباره ای داستان کشتار اسیران ارائه کرده باشد. آیا همه ای این افراد با پایان جنگ نابود یا مفقود شدند؟ یا همه ای آن ها خود را مقید و متعهد به حفظ اردوگاه های آلمان هیتلری دانسته اند که تاکنون حتی یک نفر از آنها زبان به اقرار و اعتراف نگشوده است؟ قطعاً اگر چنین شاهد و مدرکی وجود می داشت لزومی نبود تا سازمان ها و کانون های صهیونیستی و متحдан آن ها در غرب، طی پنجاه سنت سال گذشته به یک سری اوهام و یا مدارک خود ساخته و جعلی فاقد اعتبار، متوجه شوند.

سکوت و بی خبری متفقین!

ادله ای محکم دیگر در رد هولوکاست اعترافات صریح متفقین به خصوص مقامات بلند پایه ای آمریکایی، انگلیسی، مقامات واتیکان و نیز سازمان صلیب سرخ جهانی مبنی بر عدم اطلاع از موضوع کشتار یا وجود اتاق های گاز در اردوگاه های آلمان است. آنها همگی پس از پایان جنگ ضمن اظهار بی اطلاعی و بی خبری در قبال ادعاهای کانون ها و اشخاص ذی نفوذ یهودی به صراحة اعلام کردند که چیزی در این باره نمی دانند. متفقین بیش از همه از اوضاع داخل آلمان و حتی اردوگاه های آلمانی خبر و اطلاعات دریافت می کردند. به گفته ای برخی نویسندهای غرب؛ «در نزد هیچ کدام از متهم کنندگان هیتلر و آن هایی که بر او چیره شدند و به افشاء وحشی گری های او پرداختند، هیچ نشانه ای از وسایل کشتار غیر انسانی دیده نمی شود. در خاطرات مشهور ترین سران این جنگ حتی کلمه ای راجع به اتاق های گاز نوشته نشده است. نه در کتاب خاطرات چرچیل، نه در خاطرات ڈنرال دوگل و نه در کتاب جنگ صلیبی در اروپا نوشته ای آیزنهاور سخنی در این باره گفته نشده است.

چگونه می توان باور کرد متفقین در دوران جنگ هیچ گونه خبر و اطلاعاتی از کانال ها و منابع مختلف سیاسی، اطلاعاتی و جاسوسی خود درباره ای اوضاع داخلی آلمان و موقعیت و وضعیت اردوگاه های آلمانی نداشته اند؟

آمار جمعیت یهود

مدرک و دلیل محکم دیگر در اثبات دروغ بودن هولوکاست آمار و ارقام جمعیت یهود در جهان در سال های قبل و بعد از جنگ جهانی دوم است. بر اساس سرشماری مندرج در سالنامه ها و کتاب سال آمریکا و نیز اسناد منتشر شده از سوی مراکز آماری در غرب به ویژه در ایالات متحده، آمار جمعیت یهودی ها در سالهای ۱۹۳۷، ۱۹۳۸، ۱۹۳۹، یعنی سال های قبل از آغاز جنگ با آمار این جمعیت در سال های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ نه تنها چندان تفاوتی ندارد، بلکه به اذعان بعضی منابع، رقمی در حدود چند صد هزار تا یک میلیون نفر طبق آمار سال های بعد از جنگ به جمعیت یهودی ها اضافه شده است. بنابراین طبق آمار مذبور نه فقط چیزی از جمعیت یهود کم نشده بلکه اضافه هم شده بود. با توجه به درصد بسیار کم و ناچیز زاد و ولد یهودی ها چه در آن دوران و چه در دوران کنونی آمار مورد نظر کاملاً از نظر عقل و منطق هم پذیرفتنی است. به این ترتیب آن رقم ادعایی کشته شده در جنگ جهانی دوم در این قبیل اسناد و آمار هیچ جایگاهی ندارد و کاملاً مردود است.

یک نویسنده یهودی اهل نیویورک، به نقل از مادر یهودی خود که اسمش به عنوان بازمانده ای اردوگاه های آلمان نازی، هم اکنون در فهرست مستمری بگیران و غرامت گیرندگان از سوئیس و یا آلمان قرار دارد چنین اعتراف می کند:

مادرم می گفت: «اگر ادعای یهودیانی که می گویند بازمانده ای اردوگاه ها و بازدشتگاه ها هستند، درست باشد، پس هیتلر چه کسانی را کشت؟»

مدارک و اطلاعات منتشر شده ای مربوط به دوران جنگ جهانی دوم دلایل دیگری را در نفي هولوکاست آشکار می سازد. بر اساس اسناد تصاویر و اخباری که از سوی متفقین در همان زمان جنگ علیه آلمان منتشر شد چنین ادعا شده بود که بر اساس بیانیه ی پلیس آلمان از تاریخ اول سپتامبر ۱۹۴۱، (یعنی دو سال پس از آغاز جنگ) یهودی های ساکن در کشور آلمان موظف به نصب ستاره شش پر زرد رنگ به محل سینه ی لباس های خود شده اند. بر اساس این بیانیه یهودی های ساکن آلمان از تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱ موظف به اجرای دستور العمل مذبور بودند. اسناد منتشر شده نه فقط تصاویری از یهودیان شهرهای مونیخ و... را با علامت ستاره زرد بر روی لباس ها نشان می دهد بلکه آمار یهودیان مقیم آلمان را در همان زمان ۱۶۳/۶۹۶ نفر اعلام کرده و مدعی شده که بقیه یهودیان آلمان ۴۰۰/۰۰۰ نفر از آن کشور گریخته اند.

به استناد همین داده ها اگر یهودی های آلمان در آن زمان در چنین شرایط و وضعیتی به سر می برندند باز می توان اثبات کرد که هیچ خطر و تهدیدی از سوی آلمان نازی علیه یهودی ها وجود نداشته است. اگر غیر از این بود قاعده نباید پلیس آلمان آن هم در اوج جنگ اجازه می داد که آن ها مثل بقیه ی شهروندان آلمانی آزادانه در شهر رفت و آمد داشته باشند.

علاوه بر دلایل ارائه شده متون و منابع تاریخی و تحقیقاتی معتبر و مستندی وجود دارد که ضمن بررسی ابعاد مختلف افسانه هی هولوکاست و زوایای گوناگون آن اوهام و تبلیغات کانون های صهیونیستی را با ادله هی محکم و تحلیل های متقن زیر سوال برد و ماهیت دروغین کشtar شش میلیون یهودی را افشا و آشکار کرده است.

کار کردها و پی آوردهای هولوکاست

همه هی اسناد، آثار و شواهد دلالت دارند که هولوکاست یک دروغ بزرگ تاریخی و ساخته و پرداخته هی صهیونیست ها در جهان معاصر است. با این حال تبلیغات گسترده، پیوسته و برنامه ریزی شده هی کانون ها، تشكل ها، نویسنده ها و نظریه پردازان یهودی از طریق رسانه ها، فیلم ها، سریال های تلویزیونی، رمان ها و نیز موزه ها و اماكن یادبود، تاثیر روانی فراوان در القای این موضوع در اذهان و باور عمومی داشته است. افکار و احساسات عمومی در اروپا و آمریکا خود را در قبال ظلم و ستم ادعایی نسبت به یهود گناهکار و بدھکار تلقی می کرد و می کند. این احساس و شرایط روانی تحمیلی، در گذشته به تدریج موجب شد تا آن ها با آرمان صهیونیسم مبنی بر انتقال یهودی ها به فلسطین و ایجاد دولت یهودی روی خوش و موافق نشان بدهند. اروپایی ها و آمریکایی ها برای جبران ظلم و ستمی که هرگز اتفاق نیفتاده بود، اسکان یهودی های اطراف و اکناف جهان را در سرزمین فلسطین آن هم به قیمت کشتار، اخراج و آوارگی ساکنان و صاحبان اصلی آن سرزمین، یعنی فلسطینی ها، به عنوان یک موهبت تلقی کردند. بر این اساس در اوج مظلومیت مردم بی دفاع فلسطین و کشتار و آوارگی و اخراج گسترده و سهمناک آن ها از سوی گروه های شبہ نظامی و تروریستی ایران، هاگانا، اشتون، زوای لومی و دولت اسرائیل، افکار جهانی به ویژه در غرب نه تنها هیچ واکنشی از خود نشان نداد بلکه با سکوت خود نظاره گر این حوادث وحشتناک تاریخی بود و حتی با صهیونیست ها و اشغالگران فلسطین همدردی نمود.

تأسیس اسرائیل

واقعیت های پس پرده تاریخ معاصر را به هیچ عنوان نباید نادیده گرفت و فراموش کرد. جنگ جهانی اول به عنوان یک برنامه هی توظیه آمیز حساب شده، باعث تلاشی امپراتوری عثمانی و اشغال فلسطین از سوی بریتانیای کبیر شد. به دنبال آن با تشکیل حکومت سرپرستی انگلیس در فلسطین به مدت تقریباً ۳۰ سال زمینه های بریایی دولت صهیونیستی فراهم شد. جنگ جهانی دوم نیز با سلاح و پشتونه هی روانی و سیاسی هولوکاست به عنوان پروژه هی متم آن تأسیس دولت اسرائیل را در پی داشت.

امروز به جرات می توان ادعا کرد که جنگ جهانی دوم اگر چه یک توظیه هی کاملاً صهیونیستی بود لیکن بدون سلاح تبلیغاتی هولوکاست نمیتوانست موجب تأسیس دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین شود؛ حتی باید اذعان نمود که تداوم موجودیت دولت صهیونیستی در فلسطین، تاکنون مرهون سوژه هی تبلیغاتی هولوکاست بوده است.

تشدید استبداد صهیونی در غرب

دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، یعنی زمانی که بعضی تجدید نظر طلبان حوزه‌ی تاریخ در اروپا با انتشار آثار تحقیقاتی و تاریخی خود در افشاء افسانه‌ی هولوکاست تلاش نمودند کانون‌های صهیونیستی و بعضی سازمان‌های فعال یهودی در جهان غرب به شدت سراسیمه شدند و به هراس افتادند. آنها به اشکال مختلف به مقابله با این دسته از نویسنده‌گان و مورخان برخاستند و در صدد سرکوب و ارعاب آنان برآمدند. ویلیام د. روبنشتاین یهودی صهیونیست دوآتشه‌ی دانشگاه دیکین شهر ملبورن در استرالیا، ضمن اعتراف نسبت به نگرانی جدی و شدید یهودی‌ها در قبال انتشار آثار افشاکننده‌ی دروغ هولوکاست چنین نوشت: «اگر به سایرین نشان داده شود که هولوکاست یک دروغ و نیرنگ است در آن صورت اسلحه‌ی شماره‌یک زرادخانه‌ی تبلیغاتی اسرائیل خنثی و بی اثر می‌شود.»

این استاد یهودی چندی بعد نیز اعلام کرد:

«اگر معلوم شود هولوکاست یک افسانه‌ی صهیونیستی است در آن صورت قویترین سلاح موجود زرادخانه‌ی تبلیغاتی اسرائیل بی اثر شده و از بین می‌رود.»

از نظر سازمان‌ها و کانون‌های یهودی و محافل صهیونی، هولوکاست، شمشیر و در عین حال سپر اسرائیل است. یعنی هولوکاست یک سلاح تهاجمی و یک حربه‌ی تدافعی است. بر این اساس، ارکان موجودیت اسرائیل بر افسانه‌ی هولوکاست یعنی شعار مظلومیت و ستمدیدگی قوم یهود استوار است.

بنابراین چندان بی‌دلیل نیست که بحث، بررسی و تحقیق درباره‌ی این موضوع در جهان غرب به منزله‌ی ورود به حریم ممنوعه است. کانون‌ها و محافل صهیونی از طریق اعمال نفوذ در دستگاه‌های دولتی و قضایی کشورهای غربی در این باره خط قرمز تعیین کرده‌اند. هر نویسنده، اندیشه‌مند، ناشر و سخنران که از این خط عبور کند در وهله‌ی اول مورد تهاجم تبلیغاتی و رسانه‌ای و سپس هدف حمله‌ی فیزیکی گروه‌ها و دسته‌های شبه نظامی یهودی قرار می‌گیرد. به دنبال این تهاجم دستگاه‌های قضایی کشورهای مورد نظر دست به اقدام می‌زنند و دستور بازداشت و سپس محاکمه‌ی متهم را صادر می‌کنند.

با اعمال فشار و تکاپوی همه جانبه‌ی سازمان‌های یهودی محلی و بین‌المللی به دنبال الگوهای ارائه شده از سوی فرانسه و اسرائیل، مبنی بر منع قانونی انکار، تردید و هرگونه سوال درباره‌ی هولوکاست در کشورهایی چون آلمان، اتریش، بلژیک، سوئیس، اسپانیا، لیتوانی نیز وضع و تصویب شد. چنین قوانینی در هلند، کانادا و استرالیا نیز هم اکنون اعمال می‌شود.

نویسنده‌گان معروفی چون موریس باردش و پل راسینیه از پیشقدمان و پیشکسوتانی بودند که علیه دروغ هولوکاست کتاب و مقاله نوشتند، اما به مشکلات و مصیبت‌هایی گرفتار و دچار شدند که گروه‌های ذی نفوذ یهودی و استبداد پنهان غربی برای آن‌ها به وجود آورده‌اند.

در میان نویسنده‌گان جهان غرب از ویلهلم استاگلیچ فرانسوی نویسنده‌ی کتاب افسانه آشویتس در سال ۱۹۷۹م/۱۳۵۸ش. تا آرتور رابرт بوتز آمریکایی، نویستده‌ی کتاب دروغ قرن بیستم در سال ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش. هر کدام به نوبه‌ی خود سختی‌ها و صدماتی متحمل شده‌اند.

محاکمه‌ی روزه گارودی نویسنده‌ی مسلمان فرانسوی در چند سال پیش از این در کشور فرانسه و مهمتر از آن ضرب و شتم، بازداشت ومحاکمه‌ی پروفسور روبر فوریسون استاد بر جسته‌ی دانشگاه‌های فرانسه و نویسنده‌ی مشهور آن کشور از نمونه‌های بارز استبداد، خفقان و سانسور صهیونیستی در جهان غرب است.

دستگیری و بازداشت دیوید ایروینگ نویسنده و مورخ مشهور انگلیسی در دسامبر ۲۰۰۵/آذر ۱۳۸۴ در اتریش یک نمونه‌ی بارز در این زمینه است. او به اتهام تالیف و تدوین آثاری در افشاء افسانه‌ی هولوکاست و اثبات این دروغ بزرگ از جمله تلاش و اقداماتش در تنظیم، ویراستاری و انتشار خاطرات گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی هم اکنون در اتریش زندانی است.

تجهیز اتمی اسرائیل

تجهیز اسرائیل به سلاح اتمی یکی از دستاوردهای بزرگ هولوکاست است. کانون‌ها و سازمان‌های یهودی و صهیونیستی در پوشش این دروغ بزرگ تاریخی از یک سو جهان غرب را بدھکار یهودی‌ها قلمداد می‌کنند و از سوی دیگر آن‌ها را متعهد و موظف به حراست و نگهبانی از منافع و موجودیت رژیم صهیونیستی می‌دانند.

آنها با دستاویز قرار دادن افسانه‌ی هولوکاست به تجمعی و اسکان یهودی‌ها در فلسطین و در قلب ملت‌های مسلمان و ممالک اسلامی اقدام کردند و از سوی دیگر موجودیت اسرائیل و اشغالگران را همواره در معرض تهدید و خطر جلوه داده‌اند. بنابراین توجیه این بود که برای جلوگیری از هولوکاستی! دیگر راهی جز مجهز کردن دولت جدید التاسیس اسرائیل به تسليحات هسته‌ای وجود نخواهد داشت.

به گفته‌ی متخصصان و کارشناسان تسليحات هسته‌ای رژیم صهیونیستی اکنون حدود سیصد کلاهک هسته‌ای در اختیار دارد. اسرائیلی‌ها همواره در توجیه تجهیز خود به سلاح‌های غیر متعارف، بهانه‌ی هولوکاست و آسیب پذیری جامعه‌ی صهیونیستی در فلسطین اشغالی را پیش کشیده‌اند. شگرد تبلیغاتی صهیونیستی بر محور ادعای مظلومیت یهود طی این سال‌ها همواره توجیه گر جنایت‌ها، توسعه طلبی‌ها، تجاوزات و برتری طلبی‌های رژیم صهیونیستی بوده است. بنابراین هولوکاست به یک سلاح چند منظوره تبدیل شده است.

بن گوریون اولین نخست وزیر اسرائیل در توجیه اقدامات و فعالیت های اسرائیل برای تولید جنگ افزارهای اتمی طی نامه ای به جان اف. کندی رئیس جمهور آمریکا تلاش های کشورهای اسلامی و مردم فلسطین را برای آزادی فلسطین به منزله ی نابودی اسرائیل و آزادی فلسطین را به معنی یک هولوکاست دیگر اعلام کرد و نوشت:

«آزادی فلسطین بدون نابودی کامل مردم اسرائیل امکان ندارد؛ اما مردم اسرائیل در شرایط فلاکت بار شش میلیون یهودی بی دفاعی که توسط آلمان نازی نابود شدند قرار ندارند... هیتلر حدود چهل سال پیش به جهانیان اعلام کرد که یکی از اهدافش نابودی تمام یهودیان است. جهان متمند در اروپا و آمریکا در قبال این موضع گیری با خونسردی و ملایمت برخورد کرد. نتیجه ی آن هولوکاست بود که در تاریخ بشری نظری نداشت.»

یک نویسنده ی یهودی آمریکایی طرفدار فرضیه ی هولوکاست نیز در این باره چنین اعتراف کرده است:

«در همه ی گزارش های مربوط به تصمیم اسرائیل برای توسعه ی سلاح های هسته ای، به کابوس یهودی سوزی اشاره شده است. گویی در غیر این صورت اسرائیل به سمت هسته ای شدن گام بر نمی داشت.»

باج گیری، تاراج و غارت ثروت ها

دستاورد دیگر افسانه ی هولوکاست برای صهیونیست ها کانون های صهیونیستی و نیز گروه های بی شماری از یهودی های جهان در حوزه ی اقتصادی و پولی قابل بررسی و ارزیابی است.

صهیونیست ها پس از این که توانستند داستان هولوکاست را با انواع حیله ها و تبلیغات فریبکارانه به صورت یک واقعیت تاریخی جایگزین حقیقت کنند، فرست را برای تاراج و غارت ثروت پاره ای از کشورها و ملت های اروپایی غنیمت شمردند.

آن ها طرح ها و برنامه های حساب شده ای را در راستای باج گیری از این کشورها تدوین و تدارک دیدند و به معرض اجرا گذارند. شبکه ها، سازمان ها و بنگاه های دریافت غرامت و صندوق یهودی سوزی در سوئیس و ده ها کمیته، مجمع و شرکت بیمه مدعی قیومیت یهودیان از جمله مجامع و مراکزی هستند که بلافاصله مثل قارچ سر بلند کردند.

آنها در همان سال های اوایل دهه ی ۱۹۵۰ م. ۱۳۲۹ ش. طی مذاکرات و توافق نامه هایی با آلمان رسمی آن کشور را متعهد و موظف به پرداخت غرامت به بعضی سازمان های یهودی، یهودیان به اصطلاح بازمانده از جنگ جهانی دوم و نیز دولت اسرائیل نمودند.

کانون ها و سازمان های یهودی نه فقط اهداف و برنامه های خود را به آلمان، بلکه کشورهای دیگری مثل اتریش، سوئیس و... نیز تحمیل کردند. آن ها از سال های اولیه ی دهه ی ۱۹۵۰ تا کنون میلیاردها دلار از این کشورها باج گرفته اند.

طبق مندرجات بعضی منابع یهودی و آمریکایی، در اواخر ۱۹۹۵م/۱۳۷۴ش. ادگار برانفمن رئیس کنگرهٔ جهانی یهود و یکی از بزرگترین تاجران لیکور (نوعی مشروب الکلی) سیگرام که ثروت شخصی اش بالغ بر سه میلیارد دلار است، به همراه خاخام اسرائیل سینگر، از غول‌های ثروتمند معاملات ملکی ایالات متحده و دبیر کل کنگرهٔ جهانی یهود با همراهی الان اشتاین برگ مدیر اجرایی کنگرهٔ جهانی یهود با بهرهٔ گیری از اهرم کمیتهٔ بانکی مجلس سنای آمریکا آنچنان بانک‌های سوئیس را تحت فشار، تهدید و ارعاب قرار دادند که سرانجام صدھا حساب بانکی بدون دعوی با موجودی صد ها میلیون دلار را شناسایی و در اختیار خود گرفتند.

اسناد موجود حکایت از آن دارند که در دهم اوت ۱۹۴۴م/۱۳۲۳ش. گروهی از صاحبان صنایع بزرگ و عمدۂ آلمان در هتلی واقع در استراسبورگ فرانسه گرد هم آمدند. یک ژنرال بلند پایهٔ ارتش آلمان در این اجلاس به نمایندگان کروب، روچلینگ، مسر اشمیت، راین متال، فولکس واگن و... گوشزد کرد که آلمان احتمالاً در جنگ شکست خواهد خورد و دولت نازی در صدد است منوعیت صدور سرمایهٔ به خارج را لغو کند. پس از جنگ، یک امپراتوری بزرگ آلمانی از خرابه‌های جنگ سر بیرون می‌آورد که نیازمند این سرمایه‌ها خواهد بود. شرکت کنندگان در نشست استراسبورگ، تصمیم گرفتند سرمایه‌های سرشاری به یک کشور ثالث یعنی سوئیس منتقل کنند. گفته شده که سوئیس در واقع خزانه دار دستگاه رایش سوم بود. اگر چه بعضی بانکداران سوئیس تا مدتی هرگونه دارایی بازمانده از دوران نازیسم را در کشور خود رد می‌کردند اما در فوریهٔ ۱۹۹۵م/۱۳۷۴ش. بانک‌های سوئیس دست کم از وجود ۷۵۵ حساب بانکی مربوط به دوران جنگ پردهٔ برداشتند و در برابر افکار عمومی اظهار داشتند: «متاسفیم، ما دروغ گفته بودیم».

آلمان در زمان جنگ مقادیر قابل توجهی الماس‌های تراش خورده و مقادیر هنگفتی پول را در بانک‌های سوئیس ذخیره کرده بود. این سرمایه‌ها و ثروت‌هایی بودند که نه متعلق به آدولف هیتلر، گوبنر، گورینگ و دیگر مقامات وقت آلمانی، بلکه به مردم و کشور آلمان تعلق داشت که پس از جنگ جهانی دوم بر اثر تبلیغات سیاسی و روانی و نیز فشارها، تهدیدها و ترفندهای گوناگون، سازمان‌های یهودی و گروه‌های صهیونیستی بخش عمدۂ آن‌ها از بانک جهانی از جمله بانک‌های سوئیس غارت کردند و یا به صورت باج و به عنوان غرامت و یا سرمایه‌های بازماندگان یهودی به یغما برداشتند.

به اعتراف گلدمون رئیس کنگرهٔ جهانی یهود در سال ۱۹۷۶م/۱۳۵۵ش. مجموع پول‌هایی که آلمان غربی تا آن زمان به دولت اسرائیل پرداخت کرد در مجموع دو یا سه برابر بیش تر از مبالغی بود که از سوی جامعهٔ یهودی‌های جهان به این دولت کمک شده بود. دولت آلمان در سال ۱۹۸۷م/۱۳۶۶ش. اعلام کرد که تا آن زمان ۸۰ میلیارد مارک به اسرائیل و یهودی‌ها به عنوان غرامت هولوکاست پرداخت کرده است.

دستاورد گرائب‌های دیگر افسانهٔ هولوکاست برای اشخاص و کانون‌های سرمایه سalar و ذی نفوذ صهیونیست، مکتوم نگه داشتن نقش، برنامه و اهداف آن‌ها در برافروختن آتش جنگ جهانی دوم و جنایات وحشتناک ناشی از آن در ممالک مختلف جهان و به بیانی دیگر پنهان کردن چهره و ماهیت آغازگر اصلی جنگ جهانی دوم است.

ناگفته ها و جنایات پنهان جنگ جهانی دوم

بدین ترتیب قصه‌ی هولوکاست بر روی واقعیت‌های جنگ یعنی تلفات ده‌ها میلیونی مردم در نقاط مختلف جهان پرده افکند.

طبق اسناد و آمار واقعی جنگ جهانی دوم، ۹/۴۰۰ نفر از مردم آلمان در خلال این جنگ به دست متفقین، آن هم به طور بسیار فجیع و بی‌رحمانه قتل عام شدند. ۳/۶۰۰ نفر از نظامیان آلمان اعم از سربازان، درجه داران، افسران و... در این جنگ جان باختند.

۱/۲۰۰ نفر از مردم غیر نظامی آلمان در بمباران‌های شبانه روزی متفقین کشته شدند. ۳/۲۰۰ نفر از مردم آلمان در زمانی که جنگ پایان یافته بود، به طرز وحشیانه توسط متفقین قتل عام شدند. (از این تعداد ۲/۴۰۰ نفر از اهالی آلمان شرقی، ۶۰۰ نفر از اهالی جنوبی آلمان و ۲۰۰ نفر آلمانی تبار بودند.)

علاوه بر این، ۱/۴۰۰ نفر از آلمانی‌ها در زندان‌ها، اردوگاه‌های اسیران جنگی متفقین یعنی آمریکا، انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی جان باختند یا کشته شدند.

تبلیغات مستمر و همه جانبه‌ی پنجاه شصت سال گذشته در جهان برای واقعی جلوه دادن افسانه‌ی هولوکاست چنان پرده‌ای بر روی این واقعیت‌ها افکنده است که متاسفانه هنوز بسیاری از مردم در نقاط مختلف جهان، حتی خواص جامعه‌ی گوناگون نمی‌دانند که فقط از میان ملت آلمان در جنگ جهانی دوم، نه میلیون و چهارصد هزار نفر قربانی توطئه‌ای شدند که جنگ افروزان پشت پرده عامل اصلی این کشتار و جنایت سهمگین بودند.

صرف نظر از مردم آلمان تنها از جمعیت کوچک مجارستان حداقل ۱/۰۰۰ نفر در بمباران‌های هوایی و یا اردوگاه‌های مرگ سیبری کشته شده و یا از گرسنگی جان باختند. در اوکراین به سبب نقشه‌های فروش مواد غذایی به کشورهای دیگر از سوی یهودیان کرملین، ۶/۰۰۰ نفر از اهالی آن سامان از گرسنگی جان باختند. علاوه بر این جنایاتی که متفقین و در راس آن‌ها آمریکا در کره و ژاپن مرتکب شدند، به خصوص کشتار اتمی صدها هزار نفر از مردم بی‌دفاع در شهر هیروشیما و ناکازاکی، آن‌هم در روز‌های پایانی جنگ و در شرایطی که علایم تسلیم ژاپنی‌ها کاملاً آشکار بود، هنوز در اذهان زنده است.

به هر روی در مجموع، رقمی در حدود ۵۰ تا ۶۰ میلیون نفر از مردم جهان در خلال جنگ جهانی دوم قربانی شدند. تاریخ و تبلیغات رسمی پس از جنگ، تاکنون پیوسته حول محور یک موضوع ساختگی و غیر واقعی، یعنی افسانه‌ی هولوکاست متمرکز بوده است. این تبلیغات به گونه‌ای حساب شده، پیوسته و همه جانبه اجرا و تکرار شده که تاثیر شگفت‌انگیزی بر اذهان عمومی به ویژه در جهان غرب بر جای گذاشته است. امروز پس از گذشت قریب شصت سال از آن زمان عبارت جنگ جهانی دوم تنها دو موضوع جعلی یعنی هولوکاست و جنگ افروزی، توسعه طلبی و سفاکی هیتلر و آلمان نازی را تداعی می‌کند. این از بزرگترین دروغ‌ها، تحریفات و شگفتی‌های تاریخ معاصر جهان است. کمتر کسی از عمق و ابعاد جنایات متفقین، یعنی آمریکا، انگلیس، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی و کشتارهای میلیونی آن‌ها اطلاع دارد.

اسرار دادگاه نورنبرگ

بسیاری از مردم جهان هنوز دربارهٔ جنایاتی که متفقین تحت نفوذ و برنامه ریزی کانون‌های یهودی و سازمان‌های صهیونیستی در خلال دادگاه نورنبرگ و پس از آن در آلمان انجام دادند خبر و اطلاع درستی ندارند. هنوز نقش اشخاص و مجامع ذی نفوذ صهیونی در برپایی و ادارهٔ دادگاه نورنبرگ برای جهانیان به درستی تبیین و تشریح نشده است.

ناگفته‌های پنهان جنگ جهانی دوم حکایت از آن دارند که علاوه بر مقامات و دولتمردان آلمان، رهبران، روسا، دولتمردان و نخست وزیران هشت تا نه کشور اروپایی که ناسازگار با برنامه‌های یهود و مخالف لشکرکشی و جنایات متفقین بودند پس از جنگ به شکل‌های مختلف تیرباران و اعدام شدند.

اسامي تعدادی از افراد مذبور بدین شرح است:

پی‌یر لاوال نخست وزیر فرانسه، مارشال پتن، کوئیسلینگ نخست وزیر نروژ، فرنک زالاسی رهبر مجارستان، لازلو باردوسی، بلا ایم ردی، دوم زوجای و ژنوزلوی چهار نفر از نخست وزیران پیشین کشور مجارستان، مارشال آنتونسکو بزرگترین شخصیت محبوب و قهرمان کشور رومانی، موجز پیجاده رهبر پارتیزان‌های میهن پرست یوگسلاوی، دکتر ژوف تیسو کشیش و نخست وزیر مستقل اسلواکی و ...

اسناد حکایت از آن دارند که از میان سه هزار نفر از کارکنان دادگاه نورنبرگ، حدود دوهزار و چهارصد نفر یهودی بودند. بسیاری از بازجوها، قضات، مامورین اجرای احکام اعدام یهودی بودند. قربانیان نیز منحصر به مقامات سیاسی و نظامی آلمان نبود، بلکه شماری از شخصیت‌های سیاسی، نظامی و حتی متخصصان و اندیشمندان عالی رتبه از کشورهای مختلف اروپا، از جمله آلمان، فرانسه، نروژ، رومانی، یوگسلاوی، مجارستان و ... بودند.

«آبا دادگاه نورنبرگ واقعاً یک محکمه بی طرف زیر نظر ایالات متحدهٔ آمریکا، بریتانیای کبیر، فرانسه و روسیه شوروی بود یا این که کل کار، چیزی جز شمشیر یهود که گردن مردم شکست خورده را می‌زد نبود؟ آیا این قوانین جدید یعنی مبنای آراء دادگاه، واقعاً و ماهیتا مسیحی بودند؟ آیا در آن جا عدالت حکم فرما بود یا انتقام جویی؟»

قتل عام های خاموش

علاوه بر همه‌ی این‌ها جنایات وحشتناکی که پیش و پس از جنگ جهانی دوم از سوی آمریکا، شوروی، فرانسه و انگلستان در نقاط مختلف جهان انجام شد، در سایه‌ی افسانه‌ی هولوکاست در محاقد نسیان قرار گرفته است.

در کنفرانس یالتا (۱۱-۴ فوریه، میان وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان، فرانکلین روزولت رئیس جمهور آمریکا و ژوزف استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی) موافقت شد، تمام روس‌هایی که در اثر جنگ از جا و مکان خود گریخته‌اند (یعنی تمام آن‌هایی که از ستم استالین به اروپای غربی فرار کرده بودند) توسط متفقین و همپیمانان به روییه بازگردانده شوند.

جنایات شوروی در افغانستان و بعضی کشورهای اروپای شرقی، فرانسه در الجزایر و کشتار وحشتناک بیش از یک میلیون الجزایری، جنایات گسترده‌ی انگلستان در اقصی نقاط عالم، کشتار مردم ویتنام توسط آمریکا که در بسیاری از این‌ها یهودی‌ها نقش برجسته و در عین حال پنهان داشته‌اند، از دید جهانیان مخفی نگه داشته شده است.

اگر نقش کانون‌های یهودی در کشتار مردم الجزایر در متون رسمی تاریخی ثبت نشده است، در اصل این واقعیت تردیدی وجود ندارد. نوشته‌اند حدود چهار تا پنج میلیون نفر مرد و زن و کودک به علت جنگ‌های ایالات متحده در هند و چین کشته شده‌اند. در ویتنام نه هزار دهکده از مجموع پانزده هزار آبادی، بیست و پنج میلیون جریب اراضی کشاورزی و دوازده میلیون جریب جنگل بر اثر آتش افزایی آمریکا به کلی نابود شدند و میلیون‌ها نفر نیز به طرز بی‌رحمانه‌ای هدف بمباران کور هوایی‌های آمریکایی قرار گرفتند یا به وسیله‌ی افسران و جوخه‌های نظامی آمریکا تیر باران شدند.

به راستی! چند نفر از مورخان، پژوهشگران و نویسنده‌گان جهان امروز می‌دانند که طراح اصلی جنگ ویتنام یک یهودی ذی نفوذ در مرکز تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا به نام والتر راستو عضو فعال نهاد نیمه مخفی، شورای روابط خارجی آمریکا رئیس شورای برنامه‌ریزی وزارت امور خارجه و مشاور امنیت ملی ایالات متحده بود؟

یکی دیگر از بزرگترین جنایات قدرت‌های جهانی در سده‌ی اخیر موضوع نسل کشی در ایران است که هنوز بسیاری از مردم ایران و جهان درباره‌ی آن هیچ گونه اطلاعاتی ندارند. محمد قلی مجده نویسنده و مورخ ایرانی‌الاصل مقیم آمریکا، با استفاده از استناد وزارت امور خارجه‌ی آمریکا و نیز منابع ایرانی و انگلیسی، در کتاب «قططی بزرگ و نسل کشی در ایران، ۱۹۱۷-۱۹۱۹» این فاجعه‌ی بزرگ قرن را افشا و آشکار نموده است. بر اساس مستندات این کتاب در جریان قحطی سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۹، حدود ۸ تا ۱۰ میلیون ایرانی در اثر گرسنگی و بیماری جان باختنند. نویسنده در تبیین این حادثه به عنوان بزرگترین فاجعه در تاریخ معاصر ایران آشکار می‌کند که چگونه ۴۰ درصد از جمعیت آن روز ایران در اثر قحطی، گرسنگی، سو تغذیه و بیماری‌های ناشی از آن که همگی ماحصل جنگ جهانی اول و دست پخت آتش افزایان اصلی جنگ بود، از صحنه‌ی روزگار محو شدند. به این ترتیب بزرگترین قتل عام قرن بیست در ایران رخ داد. در اثر مزبور، با استناد به گزارش‌های دیپلماتیک و طبقه‌بندی شده‌ی آمریکایی‌ها، جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴، یعنی زمان شروع جنگ جهانی اول، در حدود بیست میلیون نفر برآورد شده است. با این وصف، رقم واقعی جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹، به

۱۱ میلیون نفر می‌رسد. نویسنده با ارائه‌ی شواهد معتقد است که بر اساس رقم مورد اشاره، می‌بایستی جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹ حدود ۲۱ میلیون نفر بوده باشد. این نشان می‌دهد که دست کم ۰۱ میلیون نفر در اثر قحطی، گرسنگی و بیماری جان باخته‌اند. در این کتاب خرابه‌های ناشی از جنگ، خرید و جمع آوری گسترده‌ی غله و دیگر مواد و مایحتاج غذایی مثل برنج... از سوی انگلیسی‌ها در سراسر ایران و نیز نبود منابع مالی عامل اصلی این قحطی و در نتیجه قتل عام بود. این نسل کشی بی‌نظیر، ماحصل عملکرد انگلیسی‌ها در این کشور بود. این قتل عام در تاریخ رسمی دنیا غرب ثبت نشده و تاریخ نگاران رسمی و وابسته به اردوگاه غرب و صهیونیسم جهانی از انتشار واقعیت‌های دو جنگ جهانی اول و دوم خودداری کرده‌اند تا ماهیت آتش افروزان اصلی سده‌ی اخیر پنهان بماند. با این همه بذر آگاهی در جهان پاشیده شده و افکار عمومی در اقصی نقاط جهان به تدریج با واقعیت‌های ناگفته‌ی تاریخ آشنا خواهد شد.

به همه‌ی این‌ها باید کشتار مردم بی‌دفاع فلسطین را نیز اضافه کرد. روز و ساعتی نیست که در این سرزمین، خون‌پاک جوانی بر زمین جاری نشود. روز و ساعتی نیست که خانه‌ای منهدم نگردد. جنایاتی که اشغالگران صهیونی طی پنجاه سال اخیر در فلسطین و علیه صاحبان و ساکنان محلی و بومی این سرزمین مرتکب شده‌اند در تاریخ عالم کم نظیر است. صهیونیست‌ها با کمک متحдан غربی خود فقط طی چند هفته در سال ۱۹۴۸م/۱۳۲۷ش. بیش از پانصد شهر و آبادی فلسطین را با خاک یکسان کردند و بیش از یک میلیون فلسطینی را به خاک و خون کشیدند و یا آواره و از خانه و سرزمینشان اخراج کردند و این جنایات همچنان استمرار دارد. با این همه باز این سایه‌ی هولوکاست که همچنان بر سر جهانیان سنگینی می‌کند و چون پرده‌ای رازآلود مانع از افشای درست جنایات صهیونیست‌ها و معرفی جنایتکاران واقعی در عرصه‌ی جهانی می‌شود.

سخن آخر

پرده‌ی سیاه هولوکاست تاکنون مانع از آن شده است که واقعیت‌های پنهان جنگ‌ها و جنایات قرن حاضر در متون، منابع و تاریخ رسمی جهان ثبت و ضبط شود. نه فقط عموم مردم جهان، بلکه بسیاری از متفکران، نویسندهان، استادان و در یک کلام، خواص جوامع مختلف جهانی هنوز نسبت به عمق و گستره‌ی جنایات سده‌ی اخیر، از جمله جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم و عاملان پشت پرده‌ی آن‌ها هیچ گونه اطلاعات درست و موثقی ندارند. به یقین اگر ابعاد گوناگون حوادث وحشتناک مزبور و اسرار پیرامون آن‌ها برای جهانیان روشن شود، دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها به بسیاری از مسایل جهان امروز تغییر خواهد یافت. این مهم زمانی اتفاق خواهد افتاد که اولین گام برداشته شود؛ یعنی به خوبی ثابت شود که هولوکاست یک افسانه‌ی ساخته و پرداخته‌ی کانون‌ها و جریان‌های ذی نفوذ و قدرتمند یهودی دنیای معاصر است.

کپی بوداری از این مطلب فقط با نام سایت **PDFkade.Ir** بلامانع می‌باشد ... !!

برای ورود به سایت به آدرس زیر مراجعه کنید....!!

[Http://www.PDFkade.ir](http://www.PDFkade.ir)

PDFkade : گروه تهیه و تنظیم